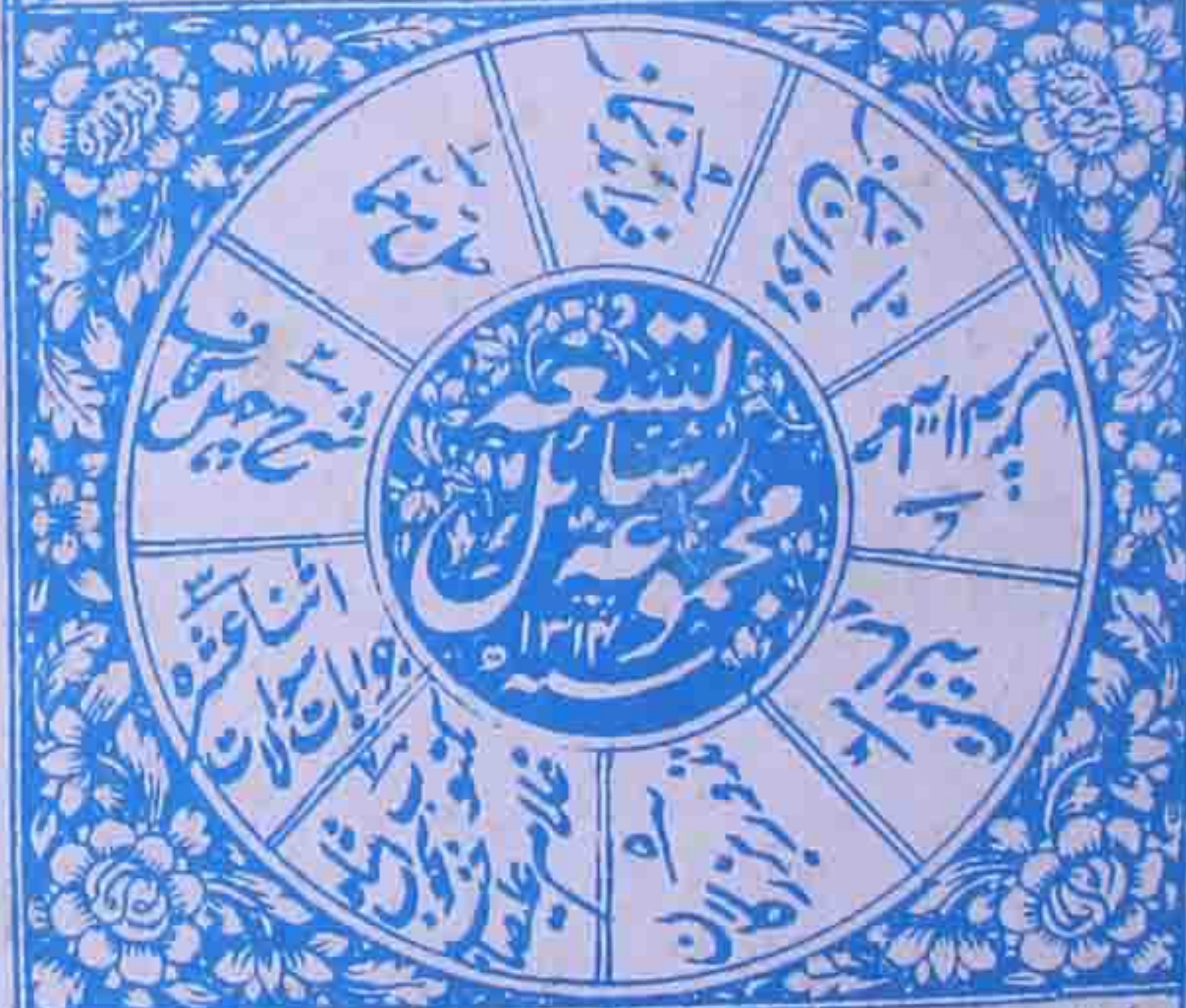


فتح اللہ ذوالعرسن الملک الرحیم علیٰ نساء عباده

صاحب اوپنے درجن کا مالک تخت کا۔ اوٹار تاج پیدل بات اپنے حکم پر چاہے اپنے بندوں
 کو شد و نشہ کہ جوئے متیر کہ تالیف شریف زبداً محققین۔ اسود الدقیقین فیہ مشکلیں قدوة العباد
 سند المفسرین۔ سید محمد بن سعادت آیات رب العالمین۔ حضرت محمدی و مولائی و جدی مولانا
 فتح الدین صاحب۔ خلف نالی اشد باقی باشد حضرت شاہ ولی اللہ صاحب مجددی و مولوی محمد مسیہ



برائی فائدہ ہر خاص و عام مخصوصاً معتقدین و متوسلین خاندان بہ تقیہ تمام احقر الامام
 خاکسائے علماء و الفقراء۔ سید ظہیر الدین عرف سید احمد۔ بن مولانا سید
 معز الدین بن مولوی سید ناصر الدین و مولوی بخش بدی غفر اللہ لہ و لوالدیہ لا شاؤہ

مطبع کی دعوت مدبر سکہ مطبع گرد
 درمنا احمد علی طران محل متعلق عزیز مطبع گرد

رسالہ اعلیٰ معما

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد از حمد حضرت آله و درود بر پیامبر و الاجاه و بر الی و صحاب دین پناه بنده مسکین
محمد رفیع الدین بن شیخ الاسلام زبده العرفاء باللہ سیدی و سندی ولی اللہ
ابن الشیخ العظیم مولانا عبد الرحیم اسکنما اللہ فی الغلیبین و الحق بلفظ الصلحین
ایمانید کہ بعض یاران حل سمرے از اسما حضرت غریب نواز محمد کیسودر از
قدس اللہ سرہ درخواست آنچہ حاضر الوقت شد بر تمیمی آید قال العارف المحقق
و قہ الدقدرہ باسمہ سبحانہ الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی
رسولہ محمد و آلہ اجمعین قولہ تعالی و تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبَ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ بدانکہ ماچار برادر بودیم یعنی کون فسا و چہا عنصر بودند از نہ و چہ
یعنی در جوف فلک تہ جامعہ باشند یعنی نار و ہوا و آب و سطح ملون کہ از نفوذ نظر حائل باشد
بدانستند بکاشتقاق اندو یک بر منہ بود یعنی ارض در دید چشم اشکال بود آن برادر بر
دست زد و آسین و دشت یعنی زمین فراوان صور نوعیہ و سیات غرضیہ در استعداد
دشت بہا زار قیمتم ما بخت شکار تیر و گمان بحریم یعنی ہمہ در عالم ترکیب داخل شدند تا استعداد
و بی کسی بدست آرد و تحصیل کمالات عالم تجرد نمایند قضا رسید ہر چہا گشتہ شدیم یعنی سبیل
قوای فلکی و روحانی از کوکب ارباب الانواع صور سبیل لطیف و خفیف و محض گشت و بست و چہا زندہ
بر خاستیم بعد از فعل و انفعال بست و چہا قسم مزاج بدادند ہشت مزاج اعتدال و ہشت
مزاج غیر اعتدال و ہشت مزاج انحلال بیا نش آنکہ تکافو و حقیقی حرارت

ببردوت و میوست بارطوبت معاً محالست لاجرم مرکب بجانبه انحراف خواهد بود اگر یک
 کیفیت بود چهار مزاج مفرد است و اگر دو کیفیت غیر متضاد بود چهار مزاج مرکب است این
 هشت مزاج اگر با فعال و نیه مرکب ملایم است مزاج اعتدالی است و اگر مخالف فعال است مزاج غیر
 اعتدالی است اگر متنافی است مزاج اختلال است و محتمل است که نسبت به چهار قسم ترکیب باشد
 تصویرش آنکه مساواة چند جزء غیر مغلوب مرکب استدعی انحلال ترکیب است بسبب نامی موصول
 و جزء مغلوب با صبر بر اجتماع نتواند شد لاجرم یک غالب خواهد بود پس پیش ترکیب ثنائی دوازده
 شوند و چهار ترکیب ثلاثی نیز دوازده و یک ترکیب باعی چهار ازین است و هشت و دوشنائی
 آبی آتش و دوشمالی اینها با نوا فاسد است که نوا مغلوب است بسبب رقت قوام سهل الانحراف
 است و بسبب لطیف جوهر رنگ ترکیب غالب گرفته نافع مغلوب میشود است و چهار ترکیب
 باقی صالح باشند الگانه چهار دیدیم یعنی بعد از استقرار مزاج چهار درجه کمال اولی طبعاً
 پیش آمد که هر یک برای صدور آثار چون کمالت سه ناقص بودند یعنی صورت محدثی و
 بنائی و حیوانی از وصول به عالم تجرد قاصر اند و یکی دو خانه و دو گوشه نداشت یعنی نفس ناطقه
 که صورت انسانی است و جز ماده و صورت دو طرف است و نداشت که حر و بذات بود
 آن برادر زردار کمان به خانه و به گوشه تجرد یعنی بدن ارضی نفس ناطقه را قبول کرد و تری
 می باید بایست یعنی نفس ناطقه را برای ایصال به امور خانه چه از ذات خود قوای دراکه
 می یا بند چهار تیر دیدیم سه شکسته بودند یعنی چهار قوت یافت به حقیقت مشترک که دریا بنده
 صور جزئی است - دوم و هم که دریا بنده معانی جزئی است - سوم عقل که دریا بنده
 کلیات است این بر سه شکسته پائی اند با پنجه نظیر ندارد و متزع از محسوسات نیست نمی تواند
 رسید و یکی پرومیکان نداشت یعنی چهارم که نور پاک است از پریدن و زوال و خلیان
 و شبهات در میان این است فَإِنَّ الْيَقِينَ مَا لَا يَحْتَمِلُ النَّقِیْضَ خَالَاً وَ بَلَاً آن تیر
 به پرومیکان تجردیم و بطلب رسید بصرا شدیم یعنی بشرف ایمان صحیح شرف گشته

تباہ آن طالب کشف حقیقت گشتم و تحقیق این نکته آنست که هر نوع علمی که محصول صورت باشد خالی از کیفیت طلبیت نیست راه بسوی کسب کیف و اصل محض ندارد و سیل و وصول آنحضرت خبر معرفت اجالی الحاطی صرف که ایمان بالغیب نام دارد نتواند بود۔

چهار آہودیدیم یعنی لطیف و دوام توجہ بعالم اطلاق چہار حقیقت مشہود گشت شہ مردہ بودند یعنی تک حقیقت کہ باصطلاح اہل تصوف ناسوت و ملکوت و جبروت۔ و باصطلاح اہل اشراق برائز و مثل و انوار۔ و باصطلاح اہل حکمت طبیعت و نفس و عقل باشند اعدام مکانی اند و در قبضہ غیر کمالیت فی بد الغشال جان ہر یکے کہ مدبر و باطن اوست در خارج است۔ جان ناسوت ملکوت و جان ملکوت جبروت و جان جبروت لاہوت است و یکی جان بدشت یعنی چہارم کہ حضرت لاہوت است مدبر باطن ندارد بلکہ خود قیوم ہمہ و باطن الباطن است و بذات خود زندہ و جان ہمہ است آن برادر زردار بر منہ کمان کش تیر اندازان کمان اینجا و بے گوشہ آن تیر بے پرو پیکان بران آہوی بیجان زد یعنی آن شخص رضی انسانی صادق الایمان ذات مقدسہ را بدست ہمت ساختہ و آلات و معادلات فطری و کسبی فراہم آوردہ و کوشش و کوشش علمی و عملی نمودہ و طی مراحل و اطاعت کردہ از علم بعین البیقین رسید و چون مجذوب سالک بود از راہ اندراج النہایہ و یوسن و راہ الحجاب شناسا حضرت لاہوت گردید کمندی سے بایست تا صید را بقتراک بنذیم یعنی معاملہ و علاقہ می با کہ از عین البیقین بحق البیقین برآید و از تعلق تخلیق گراید چہار کمند دیدیم شہ پارہ و یکی دو کرانہ و میانہ دشت یعنی چہار معاملہ پیش آمد خوف و طمع و محبت کہ ہر شہ الودہ غرض در قابل انقطاع بودند و چہارم فنا فی الوحدۃ کہ تحمل طرفین و وسط ندارد صید را بدان کمند بکرانہ و بے میانہ بر میان بستیم یعنی بواسطہ معاملہ چہارم اندرون جان را آشیانہ ہمای لاہوت ساختیم و بطریق مطالعہ وحدت در کثرت جمال محبوب در خود دیدیم و از حق البیقین بہرہ یافتیم خانہ می با کہ مقام کنیم و صید را بچنہ سازیم یعنی قانون و طریقہ می بایست کہ بواسطہ ملازمت بر آن

از حق البصیر بحقیقۃ الیقین و از تخلق تحقق عروج نموده شود و جمیع لطائف و طبقات را بزرگ معرفت منصفی ساخته و حجب وجود را فرق کرده آید چہاں خانہ دیدیم کہ در ہم افتاده یعنی چہاں طریقہ یافتہ شد روش اہل شریعت کہ مبنی بر تفہیم عبادات و اصطلاح معاملات و تہذیب اخلاق و تعمیر اوقات با وادوست و روش اہل عزیمت کہ مبنی بر مراعات ہر سیر و حساب دعوات و خواندن اسماء و موکلات است و روش اہل طریقت کہ مبنی بر محافظت انفس و جلسات و ذکر با ضربات و تصور است و اہل این سلسلہ با ہم منازعت و مناقشہ دارند و از خرق حجب وجود فرو مانده اند و یکی سقف و دیوانہ شہت در آن خانہ بے سقف بی دیوانہ در آیدیم یعنی چہاں ہم راہ اہل حقیقت کہ مبنی بر دوام شہود و تنزیہ معبود و نفی وجود و بدل موجود بطفیل جذبہ ملک و دوست این راہ از سقف تقلید و دیوار پیود و رسوم بہرست خود را در تربیت الہی کہ **وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَانِي** اشارت با دست حوالہ نمودہ این طریقہ را لازم گرفتیم و درین اثنا ترقیات در اسماء و صفات می نمودیم و در یکی دیدیم بر طاق بلند کہ پنج جلد دست بان نمی رسید یعنی وصول تجلی ذات وراء الوراہ کہ منبع مجمع اسماء و صفات و معدن از راق روحانی و جسمانی است منظور افتاد کہ تمام قوای بشری از ان قاصر بودند و بجز غایت انکسار و نفی آثار و اعیان با آنجناب راہ نبود کہ **اقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى رَبِّهِ وَهُوَ سَلْبُ جَدِّهِ** فرمے از انست چہاں گز مغاک زیر پا کند دیدیم یعنی چہاں در جہ طرف بطون فرو رفتیم و چہاں طبقہ را از مالوفات خود بر کند دیدیم بدن را در ریاضت و نفس را در مجاہدہ و قلب را در مشاہدہ عظمت و روح را در شعاع احدیت بنوعی از تلاش محو ساختیم تا بعد صہلی لاحق گشتیم و مقام **كَانَ اللَّهُ وَلَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ** و **هُوَ الْآنَ** گماکان حاصل شد و اگر خواہی بدن و نفس را یکے گیری و چہاں عین ثانیہ شماری چنانچہ پیش عطائے محققین مسلم است کہ مادام نظر را بعین عین ثانیہ واداسمی کہ مبداء یقین دوست بگذرد و خلج طوق استعداد جزئی نموده

تاشیون ذاتیہ نزدیکی تخیلی ذات بدون آمیزش رنگہرات استعداد تخیلی له
 وصل نشود و دست بآن دیک سید یعنی تخیلی حقیقی ذات میسر گشت و در مراتب وحدت شایده
 کثرت اسما و صفات الہی و تعینات و اعتبارات امکانی بحصول انجا میسر بداند که مراد از
 نفس روح موائی است و از قلب نفس ناطقه و از روح وجودیکه وقت میثاق بود و از
 عین امتیازی که در عالم الہی بود و از شیون فی ایتہ اندراج و اتحاد با ذات صرافت
 پیش از تمیز علمی و علمی چون شکار بخت شد شخصی از بالاسے خانه فرود آمد که بخش من
 بدینند که نصیب مفروض من ارم یعنی چون عارف غیبی شد و منظر مجموع کمالات و مستحق
 بجمع شیون و صفات گشت و ہر شائے خط خود از وی گرفت شان ہم المصل کہ منظر او
 ابلیس است ظهور کردہ مقابل شد کہ تصدیق لا تتخذ من عبادک نصیباً مفروضاً
 حصہ من نیر حوالہ کنید برادر کامل کامل در کین شستہ بود یعنی فیض روح القدس کہ مصداق
 وَاَيُّهَا الَّذِي فِي الْقُدُسِ مَنْ يَشَاءُ بِرَحْمَتِهِ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
 وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا افرین چال بود استخوان آن شکار را از دیگ بر آورده بر تارک سر و کمر زد
 یعنی عقدہ بالانجل ذومینی کہ مقتضای کثرت اسماء است بنا بر غیرت موسوم نموده سر دفتر
 حجاب ساختہ در نظر خلایق علم کرد چون استخوان تحلیل نمیشود و عمود بدن است و این عقدہ نیز
 نمی کشاید و مدار انتظام نشاتین است یعنی استخوان بر مطالبقت درخت سجدے از
 بالاسے پشته او بیرون برآمد یعنی سفل طبیعیات وجود را کہ قدم شخص اکبر است و مسجی است
 ہیولی اجسام و نمونہ وحدت داشت از منظری دہشتہ و کثرت صوری جو اہر و اعراض
 کہ بر صفحہ او شکفتہ و شاخ و برگ آورده اولاً موجب تحیر ناظران نموده ہمکنان را
 بوضع مست و مدہوش ساخت کہ از حقیقت خود غافل بلکہ منکر گشتندگان چون درخت
 سجدہ سکر است تعبیر با و مناسب است و ہر سہ درخت زرد آلودہ یعنی ثانیاً بقا ضائے
 سوافقت و مخالفت طبع و طلب مرغوب ہر ب از نام مرغوب سرگردان شدند چون رنگہرات

دل فریب است که صفراء فاقه کوکھا تشر الناطقین بزرد آلود بفریت خربزه گاشته بودند
یعنی ثانیاً گرفتار لذت و حلاوت و مہمک و لغومت و فریب کہ ہموز خربزه حاصل است کشتند
بفلاخن آب می دادند یعنی تقاضای نفس و سوارا با مانی و عقائد باطلہ پریشان رجاء غیب
پرورش می کردند از ان دخت باز بخارہ فرو دادیم یعنی کالمان در باطن خود اندیشید
بنایشن بحضرت عزت بروند کہ باز دشمن مردمان از مشتهیات محال و صحبت با خلق
و تالیف ایشان از برای ہدایت بے زرد و دولت و شوار بوسعت خلق ضرور و
فتوح ظاہر منظور قلینہ زردک ساختم و بدینا گذشتیم یعنی فتوح ظاہر را فائدہ خلق عوام
ساختند و بیشتر بیاح داشتند چون رنگ زرد است بزردک مناسب است دارد
چندان خوردند کہ آماس شدند و پنداشتند کہ فریشتہ یم یعنی طالبان دنیا بجز
تمام تمتع گرفتند و گمان بروند کہ لعبادت رسیدند از خانہ بیرون نتوانستند رفت در خانہ
خود ماندند یعنی محبت دنیاوی و تیرگی باطن آلودگی شہوات و اخلاق فہمہ و عقائد
سخیفہ در دل ایشان قرار گرفت تا کہ زہد و طاعت برایشان سخت و شوار و موت
بنایت ناسازگار و خواگشت و لہای ایشان باین بلیدی بای بند ماند و درین زندان
گرفتار و مآب سانی از کید خانہ بیرون شدیم یعنی مثل مانجے کہ توفیق رفیق و طوق
جذبہ الکی زیور گردن ایشان بود با سانی از غرور دنیا و فریب آن برستند و جہتند
و از کراہی و اُمّی لہم ان کید می متین و بتویل رین لہم الشیطان انما لہم
نجات یافتند و بدست او زفق استمسک بالعرۃ و التوفیق در آویختند و پیوستند
و بمقر فی مقعد صدق عند ملک مقتدر جا گرفتند و بمقصد قضی رسیدند -
ارباب تعرف برین حالات باز مانند یعنی اہل معرفت باین حجت گرفتار نمی شوند کہ
ہل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکرا و اولوا الالباب
و درین فقرہ اشارت کہ وسیلہ نجات از ہلکہ معتبر از علم حقیقت و صحبت اہل ان است

ایچہ اندیشہ این شرمسار این رسید تمام او مصنف چه باشد و انداعلم مخفی نماند کہ نام این رسالہ بران العاشقین نظر آمد و چون مشتمل است بر سرگزشت طاب از مرتبہ جاوید تا بلوغ باعلی مرتبہ کمال لهذا تسمیہ بنیجاست - وَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ عَلَّمَ الْخَفِیَّاتِ وَمِنْ جُودِهِ مِثْلُ الطَّلَبَاتِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْاٰیَاتِ الْمُحْكَمَاتِ وَالتَّنْذِیَّاتِ وَعَلٰی آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعٍ الْهَدَايَاتِ وَنَسْأَلُ اللّٰهَ الْعَفْوَ وَالْهَدَايَةَ فِي جَمِیعِ الْحَالَاتِ تالیف شد بتاریخ سیزدهم شهر جادی الثانی ۱۲۲۰ھ

رسالہ شرح جہان کاف

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا المرسلين وعلى آله وصحبه أجمعين أما بعد فيقول العبد السكين محمد رفيع الدين الحق الله تعالى بسلفه الصالحين هذا شرح مختصر للايات القافية الكافية المنسوبة الى شيخنا نزيل الكونين صفوة الاصفيا و سلطان الاوليا امامنا وسيدنا الغوث الاعظم الشيخ ابي محمد محي الدين عبد القادر جيلاني رضي الله تعالى عنه وعن سلفه واخلافه اجمعين اخرجت معاني مفرداتها على حسب النسخة التي وصلت الي كتاب القاموس والاسال التوفيق كفاك ربك ككيفيك واكفة + الجملة الاولى اما واما او خبرية ذكرت تقوية للرجاء والتوكل وتوسلا لا اعتبار بالنعم السابقة الى الاستحقاق للنعم اللاحقة من كتاب الكريم جل مجده وكم خبرية في محل النصب على المصدرية او النظرية والمصارع بعد بالاستقبال او الحال ولا استمرار الكفاية في لغة العرب يتعدى الى المفعول الثاني بلا وسطة حرف الجر والوكف چكيدن فالواكفة كالنازلة والواقفة

تَحْكِي مُشْكَلَةً كَلْكَ لَكِ ۖ هَذِهِ صَفَةٌ ثَالِثَةٌ لِلْوَاكِفَةِ
 وَالتَّشْكَلَةِ تَوْنَتْ اِسْمُ الْفَاعِلِ مِنَ مَضَاعِفِ الرَّبَاعِيِّ وَالتَّشْكَلُ الطَّعْنُ بِالرَّجْلِ وَنَحْوَهُ
 وَايضاً السِّلَاحُ الْحَادُّ وَالطَّرْفُ كَالرَّجْلِ وَشَبِيهَةٌ فِي صِفَةِ لِحْجَاتِهِ ذَاتُ السِّلَاحِ اَوَّلًا لِهَذَا ضَمُّ
 نِي مَفْعُولٍ تَحْكِي وَضَمِيرُ الْفَاعِلِ رَاجِعٌ اِلَى الْوَاكِفَةِ وَالتَّكَلُّكُ كَهْدُ الْصَغِيرِ وَضَمُّ مِّنِ الْاِبِلِ
 وَتَشْبِيهُ صِفَةِ مُشْكَلَةٍ وَالتَّكَلُّكُ بِفَتْحَتَيْنِ اَجْمَلُ الصَّلْبِ الْمَكْتَرِ لِحْمِ صِفَةِ تَكَلُّكٍ الْمَعْنَى
 حِكَايَتُ مِثْلِهِ اَنْ مِصْبِيبَتُ جَمَاعَةِ سِلَاحٍ يُوْشُّ رَايَا نِيْرُهُ تِيْزًا مِثْلَ شَرِّ حِوَانٍ فَرِيحَتِ
 كَوْشَتِ كَفَاكَ مَرَايِي كَفَاكَ الْكَافُ كُفَّةً ۖ اَلْخَطَابُ
 لِلْقَلْبِ جَلَّتَانِ دَعَايَتَانِ وَبِاِمْرٍ مَوْصُولَةٍ وَالْمُرَادُ بِهَا الْاَلَامُ وَالْاٰخِرَانِ وَبِى صَلَاتِهَا وَآلِهَا
 الْمَلَابَةِ فَالْكَانَتِ الْاَلَامُ حَاصِلَةٌ فَاَلْمَلَابَةُ خَارِجِيَّةٌ وَالْكَانَتِ مَتَوَقَّعَةٌ فَاَلْمَلَابَةُ عِلْمِيَّةٌ
 لَمْ يَمَنْعِ عِلْمِيٌّ مِّنْ صِنُوْنَ الْحَمْدِ وَفَاعِلُ الْفِعْلِ الْاَوَّلِ ضَمِيرُ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَمِيرُ الْبَارِزِ
 وَالْمَوْصُولِ مَفْعُولَاهُ وَفَاعِلُ الْفِعْلِ الثَّانِي لَفْظُ الْكَافِ بَعْدَ كَانِ الضَّمِيرِ وَهُوَ مَرْخَمُ الْكَافِ
 بِجَذْفِ اِيْعَاءِ نَحْوِ قَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ وَمَفْعُولُهُ الثَّانِي كَرْتُهُ وَالْكَرْتَةُ شِدَّةُ الْحَالِ
 وَتَفَرُّقُ الْاِبَالِ وَضَمِيرُ الْغَائِبِ الْمَجْرُورُ بِالْاِضْطَافَةِ رَاجِعٌ اِلَى مَا مَوْصُولَةٌ لِمَعْنَى كَفَايَتِ كِنَادِ
 تَرَابُورٍ وَكَارْتُولِ دَلِّ مِّنْ اِزْدِجَانِهِ بَا مِّنْ سَهْتٍ يَعْنِي دَرْعٌ مِّنْ سَهْتٍ كَفَايَتِ كِنَادِ تَرَاوِ
 نَجٍّ وَكَلَفَتْ اَنْ يَّا كَوْكَبًا كَانِ يَحْكِي كَوْكَبُ الْفَلَاحِ
 الْمُرَادُ بِالْكَوْكَبِ الْقَلْبُ الْعَالِي الْبَهْمَةُ الرَّفِيعُ الْمُنْزَلُ الْمُسَيَّرُ بِنُورِ الْعَقْلِ اَوْ اِلَهُمَّ اَوْ بِنُورِ الْحَضُورِ بِنِ يَدِي
 اَللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَالتَّجَادُّ اِلَيْهِ وَنَصَبُ الْمُنَادِي الْمَعْرِفَةُ بِالْمَعْرِفَةِ عَلَى اَنَّهُ شَبِيهُ الْمَضَافِ بِنَاءٌ عَلَى
 نِيَّةِ تَقْيِيدِهِ بِالْوَصْفِ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ شَعْرًا يَمُطِّلُهَا لَيْسَ فِيْ غَيْرِهِ اَرْبَ ۖ اَلَيْكَ اَلْاَلْفُ
 وَانْتَهَى الْطَلَبُ ۖ وَوَرَدَ فِي الدَّعَاءِ يَا جَلِيْلًا لَا تَجِلْ وَيَا جَوَادًا لَا تَجَلْ لِمَعْنَى اَلَيْكَ سِتَارُهُ
 كَمَا حِكَايَتُ مِثْلِهِ سِتَارُهُ اَسْمَانُ رَايَا فُكْرِيْكَ اَنْ زَائِدَةٌ فِي الْمَعْنَى وَالتَّكَلُّفُ فِيْهَا الْاِسْتِثَارَةُ
 اِلَى اسْتِحْكَامِهَا فِيْ هَذَا الْوَصْفِ وَادَا اَنْتَهَى الْحُلُّ نَاسِبُ التَّنْبِيْهِ عَلَى فَوَائِدِ الْاَوَّلَى اِنْ

لما كسحت حاجة الدعاء بعد موافقة القدر صدق التضرع وهو قد نثا من ملاحظة حال المدعو
 في عزته ورحمته وقد نثا من ملاحظة الداعي حال نفسه في اضطرابه وعجزه عن مقابلة
 حاجة الأولى أكثر ما يكون للخواص من الثانية يكون للخواص والعوام جميعاً فصاحب البيت الضيف
 أهل الأولى في صدر الآيات عند ذكر الكفاية والتربية وتوالت النعمة المألوفة والمأمورة
 وبالغ في ذكر الثانية حيث وصف الواكفة بثلاث صفات فالأولى حالها قبل الوصول
 والثانية حالها بعد الوصول والثالثة حالها في نفسها وختم الدعاء بذكر الاسم الكافي
 رد العجز إلى الصدر واقعراً فاجحسن لظن لا يخفى حسن هذا السياق وكونه ادعى إلى الاجابة
 الفائدة الثانية ان الآيات قطرة من بحر البسيط ثمثن الاجزاء واصلة مستفعلن
 فاعلن اربع مرات وهي من العروض وضرب فيها مجنون والبواقي قد سلم على الأصل
 وقد كسب فيصير مفاعلن وفعلن وقافيتها متداركة مطلقة كمسورة مجزأاً وهي
 موصولة بالياء عندنا وعند غيرنا بالالف وج يقع تكلفات ركيكة جداً ٥ -
 الفائدة الثالثة بلغت ان من ترك الحيوانات والمنهيات يوم الثلاثاء
 وابتدأ من نصف ليلة الاربعاء بغسل وتحيية الوضوء فقال يا جبرائيل تحي الكائنات
 اجب واطع وسخر لي في قضاء حاجاتي وحصول مرادى بلا هيلة ولا مكث والاف
 قلوبنا بين قلوب الأئمة بحق كفاك وارني عالم الارواح في هذه الساعة سرياً
 كفاك ركب الخواتم الف مرة وقراء صدرك لآية بهذا الدعاء وجمتها برصاً
 نهاراً ودام على كسب سبع أيام مع كثرة السكوت والعزلة
 والتوجه إلى الله سبحانه في شكائك سراراً و
 ما يراه يراه العجايب في ذلك
 وعند اتم الكلام

والحمد لله وحده والصلاة على نبيه الذي لا ينبي بعدك اول صفر سنة ١٢٠٢ هـ

رسالہ جواب سوالات اشناعش

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حافظ صاحب گرامی مرتبت امام شاہ سلہ اللہ تعالیٰ از فقیر کسب فیض الدین بعد از اسلام
مسنون الاسلام و صحیح باد کہ رفیقہ کریمہ رسید مطالب چند مرقوم بود اجوبہ آن بخشہ میشود
سوال اول آنکہ پیش فقہائے حنفیہ مسیح ربیع یکہ فرض است و در حدیث شریف
است کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیر نینج راتر کردند اگر ربیع یکہ راسح فرض شد زیر نینج
راتر کردن چه حاجت است جواب مسیح ربیع یکہ فرض است و ترک کردن زیر نینج
از حدود خارج است شستن آن بالضرورت از فرض خارج است بچین کشت الا یہ غسل
جلد مخفی سنت است پس در فرضیت مسیح ربیع یکہ شستن زیر نینج تعارض نیست
سوال دوم آنکہ روز قیامت کہ لقای حضرت باری جل شانہ خواہد شد چه طور خواہد
در تجلی ذات با صفات جواب این فقیر در رسالہ در و دراری تفصیل مستوفی
درین باب نوشتہ است کہ انظار آن درین مقام طولی دارد اما سخن مختصر این است
کہ متفق علیہ اہل سنت و جماعت است کہ دیدار الہی در جنت بے کیف خواہد بود یعنی
تغیر لون و شکل و بُعد و جهت تصویر ان مقام محققان اہل عقل و کشف بچند وجہ بیان
فرمودہ اند حکیم ابونصر فارابی در کتاب نفوس خود میگوید کہ انکشاف شے گاہی بروح
جزئی شخصی ع باشد و گاہی بوجہ کلیہ کہ عنوان یک شخص یا اشخاص کثیرہ شود
اول را رؤیت و ثانی را معرفت و ثالث را علم گویند حاصل در وقت تعلق بدن
از حق شانہ قسم ثانی است و بعد خلع بدن این معرفت ترقی نمودہ بدرجہ اولیٰ خواہد

این را بقیر برویت نموده می شود و این کلام نقل مضمون اوست نه ترجمه عبارت شود
 و حضرت مجدد رضی اللہ عنہ میفرماید جز می لذتی که مبصر و باصره را در وقت معاینه حاصل
 شود بقدرت الهی جل شانہ نسبت آن ذات مقدس بچنان جزم و لذت در مبصر و
 باصره پیدا خواهد شد و این را بجز ابصار و رؤیت بقیر نتوان کرد که عبارت دیگر مشعر
 بر کمال انکشاف نیست و درین نقل ہم اندک تغیرے و اصلاح کرده شد یعنی در کلام مشر
 ایشان حصول جزم و لذت در باصره نبود و اتفاق علماست که رؤیت نام همان اوست
 است که توسط حاسه باشد نه مجرد ادراک قلبی والا این قول موافق تاویل اہل
 اعتزال می شود بنا بران دو سه حرف درین زیادہ کرده شد و از کلام بعض دیگر
 مستفاد میشود کہ رؤیت در شایع متحقق می شود بحصول ظل مرئی در جلیدہ و از اینجا
 در مجمع النور و از اینجا در حشر مشترک و از ای نفس ناطقہ صورت خیالیہ و وہیمیہ عقلیہ
 تجرید می کنند و در ہمین رشتہ نزول میکند کہ علم عقلی بواسطہ وہم و خیال بکسر مشترک
 نزول میکند و شبیہ حالت ابصار حاصل می شود اما چونکہ تا جلیدہ نزول نیست
 ابصار حقیقی نتوان و دران جهان کہ نفوس مقدسہ و مطمئنہ گشتہ کمال انضال
 بجناب مبداء پیدا میکند اشو نورانی آن ذات مقدس بر قوت عقلیہ و وہمیہ بر توجہ
 و از اینجا بخیال و حشر مشترک نزول میکند و بسبب شیوع فیوض الهی و قوت بدر کہ آنانی
 و رفع موانع نوم و تقطیل حواس در مجمع النور و جلیدہ مرئیش خواهد کرد و بچنانکہ خیالات
 درین جهان در جہت و مکان نیست آن معاینہ حقیقیہ نیز در جہت و مکان نخواہد
 بود دیگرے گفته است کہ در حدیث شریف آنچه در باب رؤیت وارد شدہ
 بر نفی جہت و سلب لوازم جسمیت ایماے نمی و ہدایت قدر نیست کہ آن تجلی عیانی
 صوری از سائر مظاہر ہر دو وجہ امتیاز میدارد اما از سائر مخلوقات کہ نیز مطالعہ صفات
 آنجناب اند پس بانکہ ظہورات و ان مقام بعنوان الوہیت است و در سائر مظاہر

بعضی از خلقت و انواع کائنات چنانچه از ناحیه حضرت کلیم ندای انا الله لا اله الا الله می آید
اما از سایر تجلیات صوری و خیالی و حسی اینجانی پس بدین وجه است که ظهور ذات مقدسه
در این مقام بصورتی بمابین صور کائنات معلومه و مقرون بحدی از عظمت و کبریا
و نور و بها و جمال و صفا و شمول کمالات ذاتی و اسماء خواهد بود که حوصله ناظر اکمل و
اشرف را دروهم و عقل خود گنجایش ندارد و هرگز الا ان در تصور آوردن نمی تواند
و آنچه اهل سنت نوشته اند که رویت اینجانی بکلیت است براس دفع اشکالات
معتزله از ثبوت لوازم جسمیه گفته اند چون حقیقت تجلی دریافت شود جمله اشکالات
آنها میپاشند و مع هذا بعضی اکابر میفرمایند که نفس را بسبب استغراق قوی در شهود
حق احسا پس چنانچه از زمان و مکان و جهت و وجود خود غیر خود نخواهد بود همین را
معانیه بجهت و شکل و لوازم جسمیه میخوان گفت باجمله بچنانکه گفته می شود که
زید و عمرو را صریحا دیدیم و حال آنکه سوائے بعضی اعراض ایشان ندیده ایم هرگاه
این مسامحه تغیر و شاید که موضوع لغوی لفظ رؤیت است جاری باشد
در غایت ترفع آن چرا باید کوشید و چرا التزام باید کرد که گفته ذات صرف که از
تعلق ادراک فهم معرست در قید حساس البصار اقتدار است این رؤیت در حق خواهد
و عوام بجهت و وجه مختلف می شود یکجهت بجهت قرب و بعد دیگر بجهت قلت و کثرت
و دیگر بسبب زیادتی معرفت صفات و کمیت آن که در درایتش شده و تأیید این
که مشبه نیست که بدن ارضی را به نسبت روح حیوانی در وجدان بدل ذات مقدسه
حجاب زیاده تر است و روح حیوانی بمجین نسبت عالم مثال علوی که مقام ملائکه
مقربین چون به عالم مثال ترقی نماید صورت همان عالم الکسایب کند و بدن او حکم
ارواح علویه پیدا کند آنچه در تنجایب است اینجا شهادت گردد و آشرف لا ارض
بنور ربها و حقائق اعمال و بها کل ملائک و احوال جنت و نار معاینه شود لاجرم

اعظم تجلیات الہی را کہ کارخانہ تدبیر و فیضان قضا و قدر و نزول شرائع بر اینها و صدق
 امر و نبی ملائکہ از انجاست بحسب مراتب اتصال نفس آشکار گردد و متجلی شود و جوارح
 بدن تبعیت و قوی روح مطیعہ آن واردات گردد و یقین بہت کہ حالت معاینہ
 بصری حاصل خواهد گردید و اللہ اعلم بالصواب سوال سوم اینچہ نوشتہ اند
 کہ ذات حق الان کماکان بہت و در اکثر ادعیہ می آید شُبْحَانُ مَنْ لَا یَتَغَيَّرُ بَدَانَتُهُ
 وَلَا بِصِفَاتِهِ بِحُدُوثِ الْأَشْیَاءِ وَحَقُّ تَعَالٰی اِنْ قَدَرُ ظُہُورِ مَخْلُوقَاتِ كَرْدِ
 و با وجود ظُہُورِ مَخْلُوقَاتِ در ذاتش صفاتش تغیر نیاید در فہم نمی آید جواب
 مثال ظُہُورِ کائنات از حق سبحانہ و تعالیٰ وَلَکُمُ الْمَثَلُ الْاَوَّلٰی عَلٰی مِنْ کُلِّ مَا یَعْقِلُہُمْ
 وَ یَدْرِی ظُہُورِ و آئینہ بہت آئینہ ذاتی بہت کہ جرم معین بہت و صفاتی خارجہ
 لازمہ از قدر و شکل و رنگ و شفافیت و نشیب و فرازی در سطح و مانند آن و صفاتی
 بہت خارجہ عارضیہ مانند برگشتن روی از غرب بشرق و از زمین بفلک پس
 تغیر و قسم صفات مستلزم تغیر در عین آئینہ بہت کہ اینہمہ صفات در ظرف حصول
 جواہر آئینہ حاصل بہت و اما صورت ہر شیء در ان مطلق در ان ظرف حاصل نشیند
 نہ بظہور حقانی آنہا و ذات و صفات آئینہ تغیر می افتد اگرچہ ہزاران ہزار صورت
 نیک و بد و پاک و ناپاک دروے نمودار گردد و اللہ اعلم بالصواب سوال چهارم
 کافران بزور خود بر ملک تصرف یافتند و مدت مدید ملک مذکور در تصرف آنہا
 ماند پس ملک مذکور در کدام وقت و عرصہ ملک می شود و کدام شرط بہت
 کہ دادن ایشان از ان ملک و ہبہ کردن از ان ملک در حق کسے حلال شود
 و ہمین صورت اگر مسلمانان متصرف شوند و یکسے بدہند گرفتار آن روا باشد یا نہ
 جواب اگر کفار بر اشیاء منقولہ متصرف شوند چون بدار خود سیرند مالک
 می شوند و اما چون بر ملک مشطط می شوند پس در آنکہ این ملک دار الحرب می شود

اختلاف است بعضی میگویند که دارالاسلام هیچگاه دارالحرب نمیشود و بعضی میگویند که چون دارالاسلام بدو محیط باشد دارالحرب نمی شود و اگر دارالحرب متصل گردد دارالحرب می شود و بعضی گویند ما دام که یکا شمار از شمار اسلام بوجه اعلان ظاهرا باشد دارالحرب نمی گردد و چون همه شمار اسلام موقوف گردد دارالحرب می گردد و بعضی می گویند که اگر یکے را از شمار اسلام موقوف سازند دارالحرب می شود اما اراصح و ارنج آنت که ما دام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک متقاعد نگشته اند و استیلا سے کفار بجز نشدہ کہ ہر چیز سے از شمار اسلام کہ خواہند موقوف سازند و مسلمانان بے استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بے اذن ایشان متصرف اند آن ملک دارالاسلام است و دارالحرب نشدہ و تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بعد تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و متقاعد شوند گو کہ فکر جمع اسباب دل داشتہ باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت مسلمانان با استیمان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شمار اسلام از راہ بے تعصبی ایشان باشد نہ از روی قوت مسلمانان آن ملک دارالحرب می گردد و تصرفات ایشان جائز است و ہیبت ایشان جاری و اما غلبہ و تسلط مسلمانان بر بلاد کفار پس تصرفات ایشان در آن ملک جائز است در اموریکہ موافق شریعت اند و در غصب اموال مسلمین نیست و اللہ اعلم بالصواب سوال پنجم صلوٰۃ الوسطی کدام است و فرضا اگر یکے وسطی می شود چار نماز باقی می ماند و بقدر کمال از آنها برمیخیزد جواب در صلوٰۃ الوسطی ہفت قول است نصین ہر یکے از پنج نماز قولی است و مجموع نماز ہا قول ششم و بیہم بودن بدستور ساعت جمعہ و لیلة القدر و اسم اعظم قول ہفتم اما اراصح و ارنج ہمین است کہ صلوٰۃ الوسطی در نفس او این است

بلکہ در محافظت آداب زائد است چون وقت سحر جماعت و سجد و سبأغ وضو و سواک و
 اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزید
 فضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص و ثبوت این قدر تفاوت خود شب نیست و الله اعلم
سوال ششم شریعت معلوم است کہ احکام ظاہری را میگویند و بدان نامور هستند
 و طریقت و حقیقت و معرفت کہ ذکر آن در رسایل می آید و فهمیدن آن آید کہ چه چیز است
جواب لفظ شریعت دو معنی دارد عام و خاص معنی اول ما جاء عن رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال و قرب و رخصه و عزیمت
 امر و نهی و معنی دوم آنچه تعلق بعمل جوارح دارد از عبادات مالی و بدنی و بیان آن
 عمدہ فقیہ است و در کتب فقہ مذکور می شود و همین را مقابل طریقت و اخوات آن
 میکنند پس آنچه تعلق با خلاق و نیات و آداب عبادات بر وجه عزیمت دارد و طریقت
 است و آنچه تعلق با خلاص و عین البقین و تحصیل مشاہدہ و استغراق در آن دارد
 حقیقت است و آنچه تعلق بمکاشفا سر را اعتقادات دارد از کیفیت توحید و
 سعیت و قیومیت و اسرار حجت و مراتب ولایت و اولیاء مانند آن دارد از معرفت
 گویند و اینہمہ و معنی اول شریعت داخل اند آری در ہر فنہ کمالان آن فن غیر منصوص
 را استنباط نموده یا منصوص الحق ساختہ شرعی و بسط و بکراوہ علم جداگانہ استخراج
 نموده اند و الله اعلم **سوال ہفتم** معرفت کمال ہر شے بچہ طور می شود چرا کہ از
 دیدن و شنیدن و محزون معرفت کمال حاصل نمی شود **جواب** حقائق اشیا
 ظلال صفات الہی اند و ظہور آنہا در خارج مربوط بطلل ارجہ است فاعلی و غائی و مادی
 و صوری و ظہور کمال این حقائق بہ ترتب آثار مختصہ بہنا است و حصول ثمرات
 خاصہ بآہنا پس معرفت کمال ہر چیز بالا جمال بہ تجلی ذات حق است ہر سالک در ضمن
 آن شے کہ این تجلی بعد مشاہدہ کثرت در وحدت و مقام سیرا بتد فی الاشیاء

حاصل میشود و بالتفصیل با حاطه مبادی و خواص است از قوانین حکیمه مع تشخیص و مرتب
منزل آن قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز در تئیم معرفت حقیقت
او داخل است و الله اعلم بالصواب سوال ششم قصه ابلیس که در کلام الله وارد است
معلوم نیست که سوال جواب او بچه طور گردیده بطور الهام یا بطور دیگر جواب تصور
این کلام در تعلیقات هیچ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکند که از راه حق
بود یعنی این شقی ندای شنید و میداند که این ندای حق است و در نفس الامر
یکے از ملائکه نظام هر کلام الهی را ادایا خست که این شقی اورانمی دید و نمی شناخت
لیکن باید دانست که کفر این ملعون کفر جهل و احتجاب نیست بلکه جود و عناد است پیش از
لعنت قوت بلکه بهر ساینده بود و تلقی از غیب میکرد زائل کرده اند و سلب نموده
تا از الم فیض و فرط لغزش بقرار نگردد و قدم در راه توبه نه بند بلکه همین راه را
مفروج بسخط او عتاب نموده در کسوت امانت طرد بر پا داشته اند اما در جوهر روح
اورقیقه مظلم افکنده اند که گاهی خود را سخت عفو جنسی و گاهی در لباس استعنا و
مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسماء و کتبه در شیاطین و مردم تصرف میکند
و آن رقیقه مظلم را باد و انانیت ساختن خلق را بضلال و جهل و قسوت و بکرات
با طله رنگین می نماید غرض از اینست که الله اعلم سوال ششم مشهور است سجده
ارواح و از کلام الله همین قدر معلوم گردیده که الْمَسْكُوتُ بِرَأْسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ وَتَغْيِرُ
سجده معلوم نیست که بچه بود و ساجد بیک سجده و دو سجده و تارک آن و میل
امرین مذکورین کدام کس شدند جواب سجده درین موقف مردی نیست مؤمنین
که خاتم ایشان بر ایمان می شود جواب اقرار بے توقف دادند و کافران بتوقف
اما بعضی فقها میگویند که بنیاد دو سجده کرده اند و عوام مؤمنین یک سجده و کافران
نکردن سندان معلوم نیست آری در احادیث و آیات گرفتن چهار میثاق

معلوم ہے شود اول از خمسہ اولو العزم دوم از سائر انبیاء سوم از علمای چهارم از علم
 چنانچہ از ولادہ اخذنا من النبیین میثاقہم و منک و من توہم و البرہم
 و موسیٰ عیسیٰ ابن مریم و اخذنا منہم میثاقا علی طاقہ و جای دیگر فرمودہ اند
 و اخذنا اللہ میثاق النبیین لما آتیکم من کتاب و حکمہ تخرجکم
 رسول مصداق لما معکم لتؤمنن بہ و لتقرننہ و جای دیگر فرمودہ
 و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظہورہم و ذریعتہم و اشہدہم
 علی انفسہم السنت بربکم قالوا بلی و اللہ اعلم بالصواب
سوال ہم در حالت برہنگی کلام حرام است و چون زن و شوہر فراہم آیند ذکر اللہ
 ضرورت و این دو امر فباہین خود مباینت دارند جواب حالت برہنگی کلام حرام
 نیست بلکہ مکروہ است و این مکروہ ہم باکیدیکرہ است نہ مجرد تلفظ بزبان و ذکر اللہ
 مدجایے متن و نجاست منع است و در شغل جماع نہ و معہذا علما نوشتہ اند کہ ذکر اللہ
 در بیت الخلاء و ہم در وقت جماع پیش از درآمدن و کشف عورت کردن مسنون است
 پس مباینت و منافات نیست واللہ اعلم بالصواب **سوال** یا زوہر ہم دیدن
 جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حالت منام و رؤیہ و شیعہ ہر دو رامی شود و ہر یک اظہار
 آنجناب بیان می کند و حکام موافق خود نقل نمایند اغلب کہ ہر دو کسان را اقرار کرد
 و آنجناب خوش نمی آید و خطرات شیطانی را آنجا دخل نیست این چہ تصور توان کرد
جواب مضمون حدیث من رآنی فی المنام فقد رآنی را اکثر علما بخصیص
 بصورت مدفونہ در روضہ منورہ نمودہ اند و بعضی تعمیم کردہ اند بجمیع صور تھا کہ آنجناب
 از ابتداء نبوت تا وفات در جوانی و کلمان سالی در سفر و حضر و صحت و مرض بران
 بودہ اند تواریستی و شیعہ بران صورت اجمال بیش نیست و وقوع آن ثابت نشدہ
 و لا نقض بالفرضیات اما تحقیق این است کہ دیدن آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم در خواب

بر چار قسم متوازن شد کی روای الہی کہ اتصال یقیناً بجناب است علی تحقیق و ملکہ کہ
 دیدن متعلقات آنجناب است از دیدن ایشان و سنت ایشان و ذریت ایشان
 و بسبب منظر ایشان و درجہ سالک و متابعت و محبت ایشان و مانند آن بصورت
 آنجناب مقدس در پرودہ مناسبات کہ در فن بعبیر معتبر اند و روای نفسانی کہ ظہور
 صورت اعتقاد یہ خود است کہ بر لوح خیال منقوش است مانند اتقائش صورت
 بر کاغذ کے این ہر سہ قسم در حق آنجناب جائز است و قسم چہارم کہ شیطانی است
 یعنی تمثیل شیطان بصورت آنجناب ہمین منتفی و ممتنع است اما در قسم سیوم
 شیطانی گاہے با بقائے آوازے و کلامے تلبس مے کند و وسوسہ می اندازد
 و چون لشہادت بعض روایات کہ در وقت قرات سورہ نجم در وقت سکوت
 آنجناب شیطانی دوست حرف گفتہ بعضے مسلمان مشرکین را مشتبہ ساخت
 در حین حیات این معنی ممکن باشد در خواب چرا ممکن نیست لہذا در شریعت غرر احکام
 خواب را محبت نمی شمارند و در احادیث مشہورہ نمی شمارند اچنانکہ اگر اولیبت
 دیدن آنجناب بصحت رسید ازین قبیل خواهد بود و اللہ اعلم بالصواب
 رقعہ حضرت شاہ غلام علی صاحب حضرت سلامت بعدتلیمات
 معروض میدارد حقیقت کعبہ علمای بیان کردہ اند و صوفیہ چہ میفرمایند ارشاد بود زیادہ
 تلیمات و مومن را فضل بر کعبہ چہ است جواب علمای حقیقت برای کعبہ میان
 نکردہ اند ہمین سنگ و خشت و گل است کہ حکم الہی باستقبال او در نماز و بطواف کردہ
 او صادر شدہ باین نظر فضیلت و منفعت حاصل شدہ است چنانچہ حضرت عمر رضی
 ایما فرمودہ انک تجز لا تقصر و لا تنفخ ہر گاہ در حقائق طبعیہ صویرام مجموعہ عرا
 داشتہ باشد بدون اثبات صور نوعیہ پس بامیات صنایعہ چہ رسد و اما نزد
 صوفیہ پس ہر شے را سہ حقیقت است حقیقت جسمانی و حقیقت روحانی و حقیقت ربانی

شہید نجیب شاہ علی صاحب

حقیقت جسمانی کعبہ شریف از ولایت ابراهیمی کہ حق سبحانہ آنرا تخم معرفت ساخته بعد بنای
او گاہی جہان از شریعت حقہ خالی نماندہ و دہریہ در جہان انتشار نیافتہ و ناسخ حق
سبحانہ و تعالیٰ در فضائے و طر شوق طالبان کہ کلمۃ لا سواد عین اللہ فی الارض
و ماحی سیئات و شارفع زوارے شود بعد از ان از ولایت محمدی غلتے فاخر و لبا
ملکہ بدلی سانج پوشیدہ طرفہ رونقے و بہاے یافتہ مرآت انوار قاہرہ بر ذات
قدس شدہ و حقیقت روحانی او شان کمال تفرد الہی است چنانکہ دینی آدم
قطب مدار را و شہر رمضان را و در ایام حجہ را و در موضع کعبہ رسیدہ و
و اتصال آن بصفۃ مبدئیتہ خود کہ خاصۃ حق است پیوستہ کہ اول العقاد زمین
از انجا بود و بر دست حضرت ابراہیم علیہ السلام کہ توجہ غیب مطلق و خداقت
محض داشتہ بروز کردہ و لہذا لباس سیاہ پوشیدہ کہ نشان غیب و بطون
است و حقیقت ربانی او شان سجدیت حق است کہ خاصۃ ذات صرف است
کہ صفات رانیز از ان پیرہ نہ رسیدہ باین اعتبار جمیع حقائق کہ تعلق بصفات
دارند بالاتر گشتہ و اما معنی لسان المؤمنین اگر مر علی اللہ منک پس براسے
نسبت مومن کہ آنجا عبارت از انسان کامل است جمعیتے دارد کہ کعبہ دارد و نہ
نیابت کعبہ ما و ایسکہ حق خود جلوہ گر شدہ چون مومن را مرتبہ دیدار بخشید مراتب
نیابت فرو داشت و نیز مومن در مقام قرب فالضی سے یا بد آن نوع قرب کہ
کعبہ یافتہ و ممتاز سے شود از استحقاق ثمرات طاعات و حالت کعبہ شبیہ بہ
حالات ملائکہ است فقط و احکام باعتبار جہات کمال مختلف سے شود باعتبار
حقیقت ربانی کعبہ شریف است
واللہ اعلم بالصواب

رسالہ نذویر بزرگان

رسالہ نذویر بزرگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد حمد و شکر رب العزت و درود و سلام بر خاتم النبوت و بر مژگان جناب از
اہل بیت و اہل صحبت میگوید بندہ مسکین محمد رفیع الدین الحقہ اللہ بلفہ الصالحین
این کلماتے است در باب نذویرے کہ بر فرامات اولیائے آرند مشتمل بر چند مسئلہ +
مسئلہ اول آنکہ لفظ نذر کہ آنجا مستعمل می شود نہ بمعنی شرعی است کہ ایجاب غیر واجب
است از جنس عبادات مقصودہ بطریق تقریبی اللہ بلکہ بمعنی عرفی است چہ عرف
آنست کہ آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آری نذر شرعی قسم
از ان گاہے می باشد و حکم نذر این است کہ اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است
کہ وارد شدہ است لا تذکر لغیر اللہ و نیز قضاے حاجت باستقلال از کسی خوا
و اور مالک نفع و ضرر خود اعتقاد کردن نوعی از شرک اکبر بصورت است نہ در نیت
حقیقت و واقع بر یکے از ستہ وجہ مباح است وجہ اول آنکہ خالص ہی خدایتعالی است
و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الہی آنماد من حاصل شود نذر تو بر خدام الصالح
رسانم وجہ دوم آنکہ ایشان را شفیع سازد گویا می گوید یا حضرت در خواب الہی
برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در خواب الہی اینقدر
طعام یافتہ رسانم تا ثواب این عائد بشما شود و این معنی جواز دارد چہ اگر جناب
نبوت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ را وصیت
فرمود کہ تا زندہ باشی از طرف من قربانی کردہ باشی و سعد بن عبادہ را فرمود جا ناکن

و بگویند کہ لام سَعْدِی و جہ سیوم آنکہ آن بزرگ را در خباب کبھی وسیلہ سازد و گویا
 میگوید اے ہی بیکرت فلان بزرگ و بحق غایات و مہربانی خود بر او کہ عمر خود در بندگی و
 رضا جوئی تو گذرانیدہ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدہم و ثواب
 آن تن خواہ روح آن بزرگ سازم تا از تیر و حسان بآن بزرگ خوشنود شوی و
 این ہم است کہ مذہب حنفیہ است کہ لِلْإِنْسَانِ اَنْ يَّجْعَلَ لِنَفْسِهِ لِمَنْ
مسئلہ دوم دادن بنام اولیا بر کدام یکے از عفو از مرتبت زمین و
 روشنی و مصرف خدام و خدمت اضیاف و سہ انجام مجلس مقرر کند حکم این قسم
 آنکہ وقف است برای مصارف مذکورہ زیرا کہ اصل آن مجبوس است از تصرف اہل
 استحقاق و منافع آن مصروف با ایشان لکن نہ وقف حقیقی است زیرا کہ آنچه اصل
 مجبوس است ملک رقبۃ آن برای واقف نبود بلکہ شبیہ بوقف است در صورت و حکم
 پس بر تقدیر فقدان مصارف راجع بوقف شود یا بہ بیت المال مگر آنکہ امر و حکام
 غلہ و زر نقد برای ہمین مصارف معین میکنند و زمینداران از بچہ بقدے بر آرند و آنرا
 رسولی می خوانند برای ہمین قسم امور بر مزارات ایشان میفرسند و درین صورت
 شخصے کہ او میرساند وکیل است برای صرف کردن دران مصارف و آن مال یا
 صدقہ خواهد بود یا ثابت بر ملک و مہب تا زمان صرف کردن و مصارف آن ہمان
 مصارف وقف است پس برای این کار متولی وقف لازم است و آن متولی امانت
 و کفایت وجب و نصیب این متولی یا از طرف میت باشد کہ در حین حیات خود شخصی را
 معین کند کہ وصی او باشد یا نصیب او باتفاق اہل علم عقد از صحاب طریق و خلفا سے
 میت و اقارب قبیلہ او باشد مانند آنچه در حدیث شریف آمدہ است اِذَا كُنْتُمْ
 فِي سَفَرٍ فَأَمْرُوا أَحَدَكُمْ بِمَا أَنْتُمْ فِيهِ وَ إِنْ أَمْرٌ بِحَرَمٍ كَيْفَ وَ إِنْ خَالِدَانِ نَمَانْدُ خَوَاهُ لِقَبْرِتِ
 صوری چون فرزند و خواہ بخلاف معنوی پس مردم بالضرورۃ با و رجوع نمایند

و کار و سبب نهند و خواہ نصیب او بتجویز حکم سلطان باشد و صورت اول آن شخص را صاحب
 سجاده توان گفت و در صورت اخیر متولی محض خواهد بود و قسم دیگر آنکه حاکم یا زمین دار
 بہ نیت صلہ و تراروح میت و بہ نیت خوشنوی و رضای او بیکے علی البقین بدہد و یا
 بطریق سالانہ و فصلانہ بنام آن معین و مقرر سازد و این قسم نیز جائز است بنا بر
 آنکہ جناب نبوت صلی اللہ علیہ وسلم از طعام و تخم نر و صدیق حضرت خدیجہ صدیقہ
 فی فرستادن و این سبہ و بدیہ محض است دیگرے را در شرکت نیست و در اینجا
 ابتدائیت ثواب و عبادت نیست بلکہ ترویج حسان با اجاب است و شرع شریف
 مجزوم مسلم است و حکم این قسم آنکہ بدیہ و تملک محض است برائے غنی و صدقہ است
 برائے فقیر بی ثبوت قبض خالص ملک محبوب لہ میگردد و دیگر آنرا از اقارب متوسلان
 او در ان شرکت نیست و از رضی انین قسم حکم سائر ارضی دارند از عطای سلطانی
 اگر وہب تملک رقبہ کردہ است حکم فرائض و ورثہ آن شخص جاری خواهد شد و اگر
 نکردہ است پس اگر قانون تقسیم معین کردہ حکم عوارست بران عمل نمایند و اگر معین
 ننمودہ و مورث تقسیم آن معین ننمودہ بران نیز عمل باید کرد و یا موافق فرائض باید کرد
 تا مطابق تقسیم خداوندی باشد مادامیکہ صاحب عطا شرح نکردہ و یا بتجویز تقسیم از خود
 ننمودہ این حکم جاری میتواند شد و الا در قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم بیوم آنکہ
 مردم بر مزارات اولیا چیزے نہادہ می روند و عین کے منظور ندارند موافق ارادہ ایشان
 خواہ یکے از متوسلان ایشان بگیرد خواہ ہمہ تقسیم کنند خواہ حبشی بگیرد حکم این قسم آنکہ از
 قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکہ خم آب بر سر پراہ نهند ہر کہ خواهد بنوشد و یا خوشہ
 خرمادر سبے او نیز ہر کہ خواهد بخورد و قسم دیگر آنکہ کسی بطریق نذر خانہ در مسئلہ اول
 گذشت چیزے بنام خدام مزار مقرر ننمودہ وقت ادا آنجا رساند و دیگر آنکہ چیزے
 در غلہ اندازد چنانکہ خدام مزار برائے تقسیم جمعے سازند حکم این قسم آنکہ در اصل ملک

شخص نیست ہر کہ از ایشان خواہ تصرف نماید لکن چون جمیع متوقع این قسم فتوح نوشته اند خدمت مزار مساوی الاقدام اند و قاسم را نسبت بخیاالت و حق تلفی سے کنند و اخلاص این فیما بین ایشان موجب مناغعت و مخاصمت میگردد پس برای رعایت عدالت و برائے دفع ہمت و خصوصیت و تقسیم قانونی مصطلح سے ہند و دین صورت از روئے شرع حکم معین نیست بلکہ محمول بر شرکت وجوہ و شرکت بقبیل بہت بر نوعی کہ قرار دہند معتبر و محمول بہ خواہ بود و این تقسیم نہ از قبیل قسمت غنائم بہت و نہ از قبیل قسمت موارث و اگر دین باب شبہ و امثلیہ شود کہ این از قبیل بہہ مشاع میگردد باید فہمید کہ بہہ مشاع از قبیل مخلوقات عقلی و ممنوعات شرعی نیست بنوعیکہ مخالف اولہ عقلیہ باشد و قصاص قاضی بآن رو شود بلکہ صاحبین امام شافعی حکم بچوڑان کردہ اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقبول مجوز آن کنند و ورا از قضاہت نخواہد بود و اگر محمول بر تحلیل و اباحت دارند ہم بعید نیست و قسم دیگر آنکہ بعضی اغنیاء مبلغ پیش امینی میفرستند کہ در خدام فلان مزار تقسیم نماید دین صورت آن شخص وکیل است و اقباض از طرف و مہب و بعد تقسیم حق خاص ہر یکے بحکم بہہ مبلغ مرسول و اقباض او تمام سے شود و تقسیم آن با جازت مالک باید کرد و یا بتویض برائے وکیل امین و این تقسیم نامہ بطریق فی نزد امام شافعی باشد یا بطریق حاجت و مصارف نزد امام عظیم و این وجہ ثالثہ در اپنے برائے تعمیر مزار و غیر آن ارسال کردہ شود متعین است و اگر صاحب توفیقے مکانات بر مزار سے مرتب سازد و از تصرف خود بر آوردہ در تصرف خدام آنجا گذارد و بعد مرمت شکست رخت و کھنگی حکم او پیر ہمین حکم باشد کہ ثمن آن در مرمت و مصالح ہمان مکان صرف نمایند و آنچه از مصارف مستغنی عنہ باشد بطریق امانت لگا ہدارند برائے وقت حاجت و اگر حوائج مساکین و خدام غالب بود و در صورت استغناء از مرمت و ایشان تقسیم نمایند

مسئلہ سیوم کہ مستحق این نذر کیت چون ظاہر است کہ میت را ملک نیست پس اعتبار احکام میراث از حجب حرمان و حجب نقصان مرعی داشتن ہم متذرو ہم باطل است بلکه در لفظ موہب باید دید اگر نام اولاد است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر بنام خدام است در ایشان تقسیم نمایند و اگر بتعیین سهم نیست در خدام آنجا خواه اولاد باشند خواه اجانب و اگر برقرار هم نباشد اگر اولاد باشند حق اند و الا در متوسلان و اگر تعیین جماعت معتبر شد موجب اجر خواهد بود۔

مسئلہ چهارم آنکہ رسم است کہ بعضی حق داران حصہ خود را کہ معتبر با رسم اسلامی می شود بدست کسی بیع می کنند یا برهن می گذارند و یا بیہ می نمایند و این عقد موافق قواعد شرع باطل است اول آنکہ ما نیست و معلوم القدر نیست پس قابل تملیک بعوض و غیر عوض نخواہد بود۔ رایچینین عقد بجاالت واقع شود زرے کہ بالغ گرفتہ است اگر ہا۔ است از رسم او ادا سازند کہ شبہ مرہن خواہد بود و اگر مردہ است و مال دیگر

دارد ازان مال ادا سازند و الا حیوانہ لما لم المشتري تا مدت ادا سے آن امہال کنند و مسامحت نمایند و بعد ازان بوجود مذکورہ تقسیم فیما بینہم قسمت کنند واللہ

اعلم

✽ ✽ ✽

✽ ✽

✽

رسالہ بیعت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة میں گوید بندہ مسکین محمد فریج الدین بیعت کہ پیش خود
معتبر و مقبول است چہار قسم یافتہ میں شود و ہر قسم را شرط علیحدہ است و ثمرات
دیگر بیعت و سبیل و بیعت شریعت و بیعت طریقت و بیعت حقیقت
و سوائے این آنچه برائے تحصیل مال و جاہ یا برای تحصیل حاجات دنیوی از
مرشد باشد فی الحقیقت برے نذر و بمنون من گمانت ہجرتہ الی اللہ
و الی الرسول فہجرتہ اللہ و رسولہ و من گمانت ہجرتہ الی دینا
یصیبہا و امرتہ یتنروا اہجرتہ الی ما ہاجر الیکہ اما بیعت و سبیل پس
حقیقتش آنکہ رب العزت راجل شانہ باہر یکے از ائمہ طرق بشارتہا و وعدہ ہای
بروجہان است مردمان باقص محبت یکے ازین اصحاب طرق حاصل کردہ و مناجات
و فضائل ایشان دریافت میخواستند کہ استحقاق آن بشارات حاصل نمایند چون معنی
یعنی اندراج در زمرہ ایشان داخل سازد و این دخول را آن بزرگان قبول فرمایند
چون این بزرگان از نظر عوام مخفی اندنا چارہ کلائے ایشان کہ در حق انہا کلام
و کالت مانند اے کیدائی و قولہ کقولی فرمودہ باشند چنانکہ حق جل شانہ
در حق خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است ان الذین یبایعونک
انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدہم گفتہ باشد تا عقد قبول ایشان
منسوب بموکلان ایشان شود پس ہا بر این بیعت بر صدق محبت طالب و بر صحت
سلسلہ شیخ باشد و شرط آن قیام بتعلیم و پاوکاری ایشان و مزاوت چیزے از

اور ادواشغال ایشان است یا نوعی از مناسبت ایشان متحقق گردد پس ثمره این
 اتصال بآن بزرگان است در قبر و حشر و ادوا ایشان این طالب را وقتاً بعد وقتاً
 و اما بیعت شریعت پس حقیقتش آنکه مرد عامی که عمر را در غفلت و معصیت گزارده هر گاه
 بر این خیال متنبه می شود و ندامت می کشد و رجوع بران تقوی و طاعت میجواید حصول
 این معنی بدون تحکیم عالم متقی بر ظاہر و باطن خود در عادت منظم نمی تواند شد چه و بدن
 کتاب ہلے شریعت مانند مرحبت کتب طب است بیمار را بدون حصول ملکہ طب
 معالجه با نفیض اصلاح فرج و دفع مرض دشوار است و همچنین بقول ہر عالمی عمل کردن
 موجب نخیر است کہ ہر یک صحیح الفکر و الخواص نمی باشد پس بنا بر این ضرورت مروجی
 کہ با وجود علم و تقوی و وصفت دہشتہ باشد یکجہ عدم مسابقت و دہشتہ در مقام
 امر بالمعروف و نہی عن المنکر دوم شناختن پانچہ بحال طالب فضل و اہل است
 پس انجمن کس را اختیار کند و زمام امور خود را بدست او سپارد و متابعت او بر خود
 لازم گیرد تا بمراد خود رسد و ثمرہ این رسیدن است بہ نجات کلی و عقبی و دخول او در
 جناب اعلیٰ و تحصیل رضاے مولیٰ لما قال ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
 اوکلتھم خیر البریۃ خیرا و ہم عنک رب یرجئ جنت عدن تجرئ
 من تجتہا الا نفھ خال الدین فیھا ابدا رضى الله عنھم و رضوا عنه
 و شرط آن رہنی و شتن شیخ است تا بر خاطر او غبار ملال نشیند و بہان نہ داشتن
 حوال از شیخ ظاہر است کہ ہمینی در ان شیخ متحقق خواہد بود کہ او نیز بر دست شیوخ
 تربیت یافتہ باشد و بفیض محبت ایشان از مکائد نفس گاہ گشتہ پس و ازین سلسلہ
 سے باید و اما بیعت طریقت پس حقیقتش آنکہ مرد خوش ہمت ہر گاہ فضائل و مناقب
 اولیاء و تصرفات عجیبہ ایشان مثل حصول مراد مردم و قوت ہمت و تصرف بر دلہا
 و کشف احوال موتی و کشف مستقبلات حوادث و ملاقات ارواح طیبہ مانند ان پیشوایان

شوق تحصیل آن در دل و غالب می شود از قبیل متعارف است که ہم صنعتی بغیر فراولت
 و اخذ آن از ماہران آن فن بحال نمی رسد پس چیزیکہ مانند آن در دست هیچکس
 دیده نمی شود از فکر ناقص خود چگونه آن کمال را تحصیل توان کرد پس کسی را کہ درین
 اشغال و اعمال مهارت کلی داشته باشد و خود مصدر این آثار باشد و این امور
 را ورا اسهل الحصول باشد استاد خود ساخته حق متابعت آنها ادا نماید و بہر شہر طیکہ
 قیام فرماید از مجاہدات نفسانی و جسمانی بجا آورد تا درین کار ماہر گردد و بمقصد خود
 رسد و ثمرہ آن مصفا ساختن وجہ روح است از کہ ورت جسمانی و مشور و مکمل
 ساختن آن با نوار روحانی و اسماء ربانی و مبدأ فیض الہی گشتن برای بندگان
 الہی و حل مشکلات آنها تا بطیفیل آن در خباب الہی بحکم الخلق عیال اللہ فاجتہد
 الی اللہ انفع لہم عیالہ مستحق فضیلت محبوبیت شرف گشتن و باز مژہ اولیاء
 صلیا شریک فضایل شدن و مناسبت صفاتی با ایشان پیدا کردن و اما بیعت حقیقت
 پس حقیقتش آنکہ مردمان عالی ہمت را کہ حق تعالی ایشان را برای شاہدہ جمال
 خود مرآت ساخته و براسے اجرا سے مرادات خود آ لہار وجہ فرمودہ است و از
 روز ازل کیش محبت ذاتی در جوہر ارواح ایشان نہادہ بتقریب از تقریبات
 آن ستر مکنون درون شورش می زند و تعلقات مکنونات را از ضائر ایشان
 از ہم می پاشد پس مشتاق دوام حضور بی فراحت آثارا کو ان و عاشق جمال
 حضرت ایزد می شود و بدون آن قرار نمی دارد و فنا سے وجود خود و بہت
 بوجود الہی از تہ دل می جوید چون طلب ایشان حقیقی است و جود الہی با فضا
 کمال در آفرینش ایشان برای ہمین است اما جوہر نفس ہر یکے سوائے انبیاء
 کاملین از ان قبیل نیست کہ خود بخود باین مقصد عالی تواند رسید برای تربیت
 ایشان و ایصال ایشان باین مقصد علی یکے را از کاملین بر سر وقت ایشان گماشت

تا باعانت او در رہنمائی او حل مشکلات و دفع ترددات و کشف شبهات که لازم بشریت است می نموده باشد و باندک تربیت فائده بے نهایت می یابد و همچنین کسانی را که اینچنین در جوهر نفس اگر چه مندرج است لیکن بآن قوت نیست اینها را بکمالی می رساند که از پر تو باطن او به طینت او باین مراتب عالیہ مشرف شوند شرط این فائده وجود و قطع تعلقات کونی و حظوظ نفسانی و بے تعلقی از مال و جاه و علاقه داران است و ثمره آن موجود بودن بنو تجلیات الهی و فنا گشتن حجب وجود ظلمانی است گویا حقیقت خلافت رب العزت بر اے ایشان و حدیث کنت سمعہ و بصرہ بیان حال ایشان و حدیث ان لله عباد الا يستتر الرب عنهم صادق بر ایشان و الله اعلم

رسالہ حملہ العرش

بسم الله الرحمن الرحيم

در ذکر حملہ العرش قرآن مجید ناطق است بآنکه حملہ عرش روز قیامت هشت نفر خواهند بود و حدیث شریف بین است که احوال چهار نفر کامل و چهار خالی اند و صوت ایشان در حدیث شریف باسم ثمانیہ اذعال مذکور شده است طائفه کلمه امیته بن ابی الصلت را که به تقریر و تصدیق جناب نبوت پیوسته در جل و ثور تحت قائم عرش و انسر الاخری و لیث مرصد حمل بر حملہ العرش نموده اند اما از حدیث شریف هشتام اینمعنی نمی شود و جدا آن نیز بآن نمی گردد زیرا که حملہ العرش موصوف اند بقرب اتم و تحمل فیض حلی که عرش مجید صورت آنست تدبیر ایشان لازم است که شامل جمیع ماتحت بود اگر بتفصیل کریم تدبیر الهی در حیوانات منحصر نیست که در

نباتات و معاون و چہ حکمتہا و ولایت است و نیز حیوانات حشرات بری و بحری خارج
اند ازین چهار و مجموع کائنات ارضی نسبت انقلاب عناصر و اوضاع افلاک و کواکب
اقل قلیل اند الخلق السموات و الارض اکبر من خلق الناس و اگر بر اجمال گفتا
کنیم غایت کمالات ہمہ و منسج فبوضا ہما حضرت انسان است فقط بلکہ ظاہر نیست
کہ این بیت اشارت بقیام ارباب الانواع است در خطیرۃ القدس و صاحب
فتوحات از بعض عرفا نقل نموده و خود اختیار نموده اند کہ این عرش عرش ملک
و حملہ آن اسرافیل و آدم و جبریل و محمد و میکائیل و ابراہیم و مالک علیہم السلام
و الصلوٰۃ قرار داده اند و دواقل برای جہام و ثانی برائے ارواح و ثالث
برای اغنیہ و رابع برائے جزیہ اینقول نیز باخبار ملائمت ندارد کہ این جماعہ را
مقامات مقررہ است سوای عرش و نزول است در خلق و تدبیرات دین
چهار باب منحصرہ بخلاف حملہ عرش پنجہ در خاطر فقیرمے رسید حق سبحانہ و تعالیٰ
از خطا لگنا بدارد این است کہ حملۃ العرش جمعے باشند کہ حامل کمالات اربعہ
اکہیہ اند یعنی ابداع و خلق و تدبیر بدنی ملک اول کہ حامل کمال ابداع است متحقق
است باسم قیوم و موکل است بر ہیولی و صورت شہادی و مثالی و از منہ و کمنہ
و جہات و حرکات و اورست علم استعدادات و خیرات و تقسیم اخبار و تحدید
و جہات و تقدیر موافقت و تائیس ربانی و مایل یحقیق و ملک ثانی کہ حامل کمال خلق
است متحقق است باسم مصور و موکل است بر نفوس و صور و جہات و مرکبات
فلک و عنصریہ و اورست علم القای خواص صور و شرح و افاضہ آثار آن
و شفیض مہیا کل و قواسے آن و مرافق ہر یکے و مایل یخلق بہ و ملک ثالث
کہ حامل کمال تدبیر است متحقق است باسم عدل و موکل است بر شبیہ نظام
بغیر مطلق عند شیتان الصور و تداخل و اورست علم تزجج بین المثلغات

و قبض و بسط اسباب و موازنہ آئینہ بغایات و مابینا سبب ملک بالغ کہ حامل کمال بدنی
 بہت متحقق بہت با سہم قدوس و موکل بہت بر تجلیات و شعائر الہیہ و اور بہت
 علم مظاہر تجلیات متنوعہ و نصب شرائع و موازین عقائد و اعمال و مراتب اہل الشہادہ
 حفظ ملل حق و باطل و با ثمانیہ ظاہر البچہ در حدیث بنوی وارد گشتہ مرا اذن دادہ شد
 کہ بیان کنم برے شما حامل یکے از ملائکہ حکہ العرش و بعد ذکر عظیم خلقت و فرمودہ
 تسبیح او این کلمہ است بُسْمِکَ اَنْکَ حَيْثُ کُنْتَ اِشارت باین ملک عظیم القدر بہت
 و آنکہ حقیقت این ملک جہتی خاص بہت از کمالات الہیہ کہ ہر کجا در مظاہر جمال صفہ
 مالہ ظہور فرماید منشأ جہت حقانیتہ در ان کسوت و حامل این ظہور ہمین ملک باشد
 گویا ہر کجا کہ تجلی باشد نمی شود مگر بر قلب این ملک ہمین ملک بہت کہ متشجع مے گردد
 بصورت تجلی و اوست کہ جارجہ سان کلمہ اِنِّیْ اَنَا اللّٰہُ و مرآت ذات حق میشود
 و مِنْ حَيْثُ رَفَعُ الْحِجَابَ مِثْلًا ہمین ملک بود کہ بصورت نار بر اسے حضرت موسیٰ علیہ السلام
 ظاہر شد و مصداق آن بُورِکَ فِی النَّارِ گشت و کلمہ اِنِّیْ اَنَا اللّٰہُ از جناب الہی
 بکلام بے کیف و رسیدن این ملک سر بر میزد و در مرآت نار سمو میشد و اللّٰہُ
 اَعْلَمُ بالجملہ این چہار ملک حکہ العرش تکوین انداصالہ و اثما سے تشریح بالیشان
 از حیثیت اندراج تشریح بہت در تکوین و چون جریان نظام این نشاۃ دنیابر
 حسب فیض تکوین بہت و فیض تشریح درین نشاۃ تہی و ضمنی و تمیز حق از باطل
 کما ینبغی در ردہ استبایس بہت لاجرم تحمل بار مر این چہار بہت تا آنکہ بمقتضای
 سَنَفَرُّ لَکُمْ اَیُّهَا النَّفْلَانِ عَنَّا بِرَبِّیْ بَعْمَرُ وَضَعْتُ تَشْرِیْعَ پر دازد و تخم ہر نفسے
 را در اعراق اِنِّ الدَّارَ الْاٰخِرَۃَ لَہِی الْحَیْوَانُ کہ دار السبوح و البقاء الحقوق است
 بیفتانند و استعدادات فطری و کسبی ہر نفس سر بر آرد و ہر یکے حکم عالمی پیدا کند
 و منبع چہیز ہزاران ہزار صور و اعمال خیر و شر گردد و خدا و مان کنیض تشریح

در بر داشتن عرش فیض مطلق است شریک شوند اول ملکہ باشد کہ رفیق ملک اول
 است و اوراست علم استعدادات نفوس بشریہ و جنیہ و دقائق مندرجہ دران
 درجات کمالات آنها و قواسم و در اینها و ثانی ملکہ است کہ رفیق ملک ثانی و اوراست
 علم حقائق اعمال و کیفیت نظموں و ہنگاموں و نمونہات و درمات مثال رسوخ و شرح
 جہات آن اعمال از طاعات و معاصی کہ ہر یک حقیقت شرعیہ است علیحدہ
 و موازین سعادت و شقاوت و آخر بہ احوال و اقوال و اعمال و صور معتقدات
 و ملکات و ثالث رفیق ملک ثالث است و اوراست علم حوارج ناس و معاملات
 و حقوق العباد و فیصل خصوصیات و وجود مقاصد کفارات و سیئات و محو
 اثبات الوان قلوب با ہمدگر و تشخیص درجات اہل تقاضی اربابین و مالکین
 و ضوابط مصلح و مقاصد و اعذار و رابع ملکہ است کہ رفیق ملک رابع است و
 اوراست علم ثمرات احوال و مشاہدات و نیز ان اہل رؤیت حق تعالی و ربط
 احوال با اسماء الہیہ کہ مبادی آن است و قدر ظہور ہر اسمی در شیعہ خود قوت و ضعفاً
 و متحد بمنازل از ارتفاع و حجب و انکشاف ذات و خلاص عالمین و تخلق و تحقق با
 و کما یلایم ذلک این است پنجہ نور توفیق است و درجات و اینہ بآن راہ نمودہ و وجدان
 ایمان کند کہ کیفیت محل این جامع چنان باشد کہ قائمہ کہ مواجہہ خلق بدان است مقام
 ملک رابع است و جانب بین آن مقام ملک ثانی است و جانب یسا مقام ملک ثالث
 و جانب خلف مقام اول اما مخفی نباشد کہ این جملہ ملائم باعتبار اندراج در ضمن ہے
 و جدانیہ رحمانی مستوی و تعاکن الوارثیہ و دیگرے و اقتضاءات سابقہ مجودہ
 در بسیارے از معرفت اسمائے الہی و احوال قدسی و صرف ہمت در تسبیح غایات
 متشاکر و متعاون الم مضمون الذین یجملون العرش الی آخرہ و مجاہدہ و تسبیح
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بِحَمْدِكَ عَلَىٰ عِلْمِكَ وَعَلَىٰ حَقِّكَ بَعْدَ فَدْرِكَ اَزِينَ

مقام است والله اعلم بالصواب والحمد لله أولا و آخراً و باطناً و ظاهراً و
 الصلوة علی خازن بره و حامل لوائه محمد و آله الطیبین و اصحابه الوارثین
 فائدة دیگر رباعی یارم بیل چو جا کرد شد سحر و غم فراموش + از دست خود نایم بادست
 خویش آغوش + ذوق وصال جانان دریافت کردم از خود + ای منکر این حکایت در گوش
 گیر و خاموش + شرح تواند بود که هر چه هر روح توانی که در سوید ای قلب تمکن و نبعت است و
 از انجا در جمیع اطراف جسد ساری گشته حامل جمیع قوای حس و حرکت و حافظ حیات بدن و
 اعتدال مزاج میشود و نور خاص بانی و تجلی مایه سبحانی خواه در کسوت صورت جوهریه که شبیه
 بنار شجره حضرت کلیم باشد و خواه در کسوت بینه عرضیه که بذات اقدس نسبت صورت علیمه
 معلوم در صورت مرئی در مراتب برای دارد و متحقق و سرخ گردد چنانکه صورت خیالی در پس
 مشترک نزول نموده محسوس میگردد و صورت استخوانی بر قلب ترشح کرده عزم و اراده میشود
 به چنان این صورت علیمه یا حال الهی که بهر ضعیف و قلیل از وجود اصلی خارجی داشت بسبب
 دوام ملازمت و شدت اشتیاق و جمیع همت با قطع سائر دواعی و درکات در اوج مضاعف
 صوبی و جودی لغایت قوی پیدا نماید و از جنبت حکایت معلوم محبوب از خواص جمیع اراضیه
 کسوت تیره بر خود گیرد و درین اثنا ستر کریمه الله کورد السموات و الارض مثل نور
 فی قلب المؤمن الخ آشکار شود و درین حال بخوی از عالم که جامع طریق حضور و حصول باشد حاصل گردد
 و وقت لمعان و شمعان آن تمام اجزای روح را فرو گیرد و مشارالیه سمعه الذی یسمعی و بصره
 الذی یتبصر فی الخ گردد و روح همه اش مثل شعله نوری الهی گردد و بمعنی را حصول علم و ظهور تصرفات
 بمحض همت بے مباشرت هباب معرفت هیه جدانه بجناب الهی جلشانه بروحنی که مصداق سائر
 صفات کمالیه باشد و رنگین ساختن طالبان بصیغۃ الدور طرقة العین و سریان و داعی این
 نفس خبریه در خطرة القدس و تشریح دواعی آن موطن درین نفس از راه همین اتصال و محاذات
 معنوی و تداخل صفات معنی نهساب واردات این نفس بجناب لا مثل قال الله تعالی علی لسان

سازمان چاپخانه

سمع باذنہ وبالعکس لازم خواهد بود و حالتی طرفہ جامع جہت اتصال جسمانی و مشاہدہ روحانی میرا
خواهد کرد و بدینجمله تحقق بالندید بیوجہ حالتی است عجیب نمونہ طلسم الہی کہ اَلرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ
الْعَظِیْمِ شَرَحَ اَنْتَ جِہ عرش و سائر افلاک نیز اجرام لتیمہ مذکہ ہمہ آن علم وارادہ است و بسبب
شیر و قوت احاطہ آن تجلی کلی باین نمونہ قدسی ضفاف مضاعف از نسبت مضاعف قلب
محیط افلاک عرش فزون تر است و همچنین نسبت محل آن تجلی با محل این قوای ہر دو و اینجانب
سرحد ابتدای کمال است کہ ترانہ دریافت قوای وصال از انجا توان و تھننا اسرار کائنات
ذکرہا و اللہ اعلم فائدہ دیگر رباعی در یاد تو حالتی عجب دہشتہ ام و در عشق تو
تخم نادری کاشتہ ام نہ خود تو ام و نہ جز تو چیزے دگریم + حیرت زدہ ام چه و ہم بند
شرح حاصلش آنکہ وجو و مطلق حقیقی را ذاتی مستقل مجرد از قیود و مغایر مقید است ہم بحسب
ذات و ہم بحسب طرف حصول ثابت است کہ ذوات مقیدات را در ان موطن و قوعی و
بأن ذات اتحاد متصور نیست و در ان بارگاہ جلال ازین کناسان خیر نامی نشانے نہ
کَانَ اللّٰهُ وَلَمْ یَكُنْ مَعَهُ شَیْءٌ وَهُوَ الْاَنَ عَلٰی مَا عَلَیْكَ کَانَ
و مقید را بجز ذات مہموم کہ کہ آن ذات مطلق است مع القیود العدمیۃ فی مہموم
انظلیتہ بجز ہرے و ذاتی نہ پس مطلق را ہم بحسب ذات غیرت ثابت است و ہم در مرتبہ
اتحاد حاصل و مقید را امری و بحسب ان حکم بمغایرت و استقلال از مطلق توان کردن
فلیس فی دار الوجود غیرہ و مار و نشان آن دخول قیود عدیمہ است من حیث انہا غنیہ در
ذات مقید و اعتلاے ذات مطلق از تعقید ثبوت و انتقائے آن قیود من حیث
الاطلاق بحقیقی تحقق بحقیقت بمعنی کمال یادداشت است و موجب حصول آن کہ
لفظ محبت ذابتہ است و زہرہ آفران آن کہ نہ جناب است و اللہ علم حواسی شرح معنی
قولہ اذا خلیت و طبائعا آہ قال الفاضل الا و حدی عبد علی البرجدی فی تعلیقہ علی ہذا الشرح
ان ہذا القید للعناصر فقط ولو ذکر تھننا لکان نسبتی اقول و جہ ان الاحتیاج الی التخلیۃ مع

انما يكون مما يمكن فيه تباين من المعلوم المثبت في موضوعه ان لا قاصر في الغلطات فلا حاجة فيها الى
تخليتها مع طبايعها فلا تعلق لهذا القيد بالاجرام الاثيرية فان قيل كيف ليصح نفى القصر عن جرام الاثيرية
وقالها غير مؤثر فيما يؤثر لاجله فاذا حصلت الحيوة في الشخص يسمى دنياه ثلاث مراتب في كمال لصحة ثم القوة
ثم المرتبة فالصحة موثقة بالقوة المجاهدة وصبر المرتبة هو الاحسان لصحة يضاد ما امر ان امراض الظاهر
كامي والجميع والشل و امراض الباطن كالحصى والفالج والاستسقاء وكذلك التقوى له ضدان الفسق والنفاق
وفقنا الله لحقيقة التقوى والمجاهدة والاحسان وعصمنا عن النفاق والفسق العصيان بمرتبة نبى الرحمة و
الهداية والامان انه ذاب لي رجم وحرمن در شعبان المعظم سنة ١٢٨٠ هجرى بنوى صلعم تاليف مش

رسالہ اذان نماز

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه صیغہ اذان باین ترتیب ہو کہ توفیقہ است کہ اولاً بواسطہ تعلیم ملک و منام عبد اللہ بن
بن عبد ربہ قرار یافتہ و ثانیاً بموافقت منام امیر المؤمنین حضرت عمرؓ فرید اعتبار و ثوق پذیرفتہ
و ثالثاً بتقریب خباب بنی کہ ملازمت برآن فرمودند و گفتند انہا لروای حق مرتبہ وحی یافتہ و الباقی
بافادہ چندین اشارات قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و خباب سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم در دعا و آخر
اذان بدعوہ تامہ صفت فرمودہ اند پس لازم است کہ این ترتیب خالی از حکمہ و نکتہ مقبر نباشد و
ازین فقیر سوال نمودہ شد کہ ترک عادیہ مضمون سالت با وجود عادیہ مضمون توحید چه نکتہ دارد
بعد از توجہ بخیاب الہی پنجہ ساختہ نگارش میرود بیا نشانی کہ ہم قہات دینی توحید است و توحید
بملالت کریمہ ایاک نعبد و ایاک نستعین و وسبجہ دارد توحید و عبادت و توحید و استعانت
توحید و عبادت اگرچہ مقصد حقیقی است کہ ما خلقت الجن و الانس الا لنعبدون
و مضمون انما افرزت ان اعبدک اللہ و لا اشرك به جابجا واروہ است اما توحید استعانت نیز
جاء مقاصد مہمہ است از انکہ شرط او است زیرا کہ انسان مجبور است بر انقیاد و تذلل بہ یک

برخود نجا شد تحسین را بی کران مرغی و نامرغی بود و رانشاخته کوشش بلغم و اطاعت ایجا آرد بنمیرد و
قسم است سفیر برک البلاغ حکم و سفیر برک آوردن در حضور پس گفت اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللّٰهِ رَسَالَةُ
الْبَلَاغِ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللّٰهِ رَسَالَةُ الْاِصْلَاحِ اَبْلَغانِ بِنَبَا بَقَسَمِ اَوَّلِ عِلْمَانِذِ وَرَقَسَمِ ثَانِی
اَوَّلِیَا بَعْدِ اِزَانِ لَازِمٌ شَدِّ عَمَلٍ بِاِنْجَاثِ شَالِ سَوَّلِ مَوْجِبِ مَعْبُودِیَّتِ بِسُكُونِ حَتَّى عَلَی الصَّلَاةِ بِاِنْجَاثِ
حَتَّى عَلَی الصَّلَاةِ بِقُلُوبِکُمْ بَعْدَ اِزَانِ ثَمَرُهُ اِنْ عِبَادَتِ بَيَانِ کَرْدِ تَاعَالِی بِحَسْبِ اَنْ غَايَتِ وَرَعْلِ کُوشِشِ نَمَائِدِ
پس گفت حَتَّى عَلَی الْفَلَاحِ فِی الدُّنْیَا لِبَعْضِ النِّفْسِ وَالمَالِ لِلْعَوَامِ وَلِذَةِ الْمَنَاجَاةِ وَالمَشَاهِدَةِ لِلْخَوَاصِ
حَتَّى عَلَی الْفَلَاحِ فِی الْعَاقِبَةِ بِتَسْوِیْرِ کَرَامَاتِ لِعَرَصَاتِ وَالنَّجَاةِ مِنَ الْمَسْکَاتِ وَالفَوْزِ بِعَظِیمِ الْجَنَاتِ وَرُؤِیَةِ
فَاطَرِ الْاَرْضِ لِسَمَوَاتٍ وَحُجُورِ طَالِبِ فِیضِ نَبَوِیِّ رَاانْدِ وَخُتِ دِیَارِیْنِ مَاتِ اَشْنَا شَدِّ سَتَعْدِ تَرِیْقَاتِ کَرْدِیدِ
مَعْرِفَتِ کَامِلِهِ شَرَفِ شَدِّ مَعَالِمِهِ اَوَّلِ بَطُورِ بَکَرِ گُشْتِ اَوَّلِ بِسْمِ طَلِبِ عَاجِزَتِ بُوْدِ وَاکْمُوْنِ بِرَا اَخْلَاصِ مَحَبَّتِ
سِتِ بِسْمِ گُفْتِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَعْلَوًا فِی ذَوَاتِهِ مِنْ حَیْثُ کُوْنُهُ فِی اَعْلٰی طَبَقَاتِ الْوُجُوْدِ وَاکْمَلِهَا اَللّٰهُ
اَکْبَرُ فِی اَحَاظِهِ ظُهورِهِ مِنْ جِهَةِ مَرِیَانِ کَمَالَاتِهِ فِی الظَّاهِرِ الْمَعْقُولِیَةِ وَالمَشْهُودَةِ بِاَسْرَافِ خَلَاصِهِ اِنْ مَرِیْتِ
نَفْیِ حُجُبِ مَحْظَمَاتِ کَثَرَتِ اَزْوَاجِهِ قَدِیْمِ سِتِ اَزْوَاجِ اَنْکَشَافِ قِیُومِیَّتِ بِسْمِ گُفْتِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
لَسَ لَا یَتَحَقَّقُ فِی مَوْطِنِ الْخَارِجِ بِحَسَبِ الْحَقِیْقَةِ وَلَا ظَاهِرِ جَمِیعِ الْکَمَالَاتِ بِالْاِصَالَةِ اِلَّا اللّٰهُ لِمَحِیطِ بِجَمِیعِ الْمَرَاتِبِ
وَبَجَمِیعِ الْکَمَالَاتِ وَحُجُورِیْنِ وَسَائِلِطِ رَابِعِیْنِ تَابِذِ کَرْمِضِیْنِ رَسَالَتِ اِجْتِنَاجِ نِیضِ اَوَّلِ بَحْلَانِ تَوْحِیدِ
عِبَادَتِ کِهْ اَنْتَظَامِ سِلْسَلَةِ اَشْرِ بُوَسْطِ رَسَالَتِ سِتِ وَهَذَا لَفْظُ اَشْهَدُ کِهْ کَلَامَتِ اَزْ نَفْسِ تَسْکِیْمِ وَاِظْهَارِ
شَهَادَتِ اَوَّلِ بُوَدِیْنِ مَرْتَبِیْنِ گُشْتِ دِیَارِیْنِ تَرْکِیْبِ کَلَامَتِ اِزَانِ وَتَرْکِیْبِ کَلَامَتِ اَللّٰهُ رُوْتِ یُحْیِی الْوُتْنَ
وَرُوْتِ بَکَرِ تَوْحِیدِ مَتَحَقِّقِ گُشْتِ بَرَامِی مَطَابَقَتِ لَفْظِ وَمَعْنِی وَانْقِطَاعِ کَلَامِ بِرَاهِمِ ذَوَاتِ شَدِّ کِهْ هُوَ
الْمُبْدِئُ وَالْمُنْتَهٰی بِخِلَافِ کَلِمَةِ سَوَّلِ اَلَدَّ کِهْ اَخْرَاشِ ظَاهِرِ اِجْمَاعِ ذَوَاتِ سِتِ اَلَا بِحَسَبِ مَعْنِیْ مَجْمُوعِ سَوَّلِ
اَلَدَّ سِتِ لَاجِرِ مَیْنِ بَا یَنْجَا مَوْفِی غُشْتِ اَشْتِ مَعَالِمِهِ تَامِ کَرْدِیدِ بِسْمِ خَتْمِ نَمُودِ شَدِّ وَاَلَدَّ عِلْمِ دَرْتَمِ اِنْ کَلَامِ
وَبَکَرِ کَلِمَةِ مَعْنِیَّتِ بَا یَشْنِیدِ کِهْ وَفْقِی فِیْقَرِ بِتَرْکِیْبِ سِتِ اَزْ نَمَازِ عِبَادَتِ مَشْغُولِ بُوَدِ دِیَارِیْنِ اَشْنَا مَعْنِیْ بِخِلَافِ اَوَّلِ
گُشْتِ تَحْرِیْشِ اَنْکِهْ حَقِّ تَعَالٰی وَتَسْجَاةِ رَاوَدِ نَمُودِ کِبَرِ یَا ثَابِتِ سِتِ یَکِی حَقِیْقَتِی وَآنِ بِحَسَبِ اَنْ حَقِیْقَاتِ

حقیقہ ہے دوم ضانی و آن بحسب تیل و تصرف است بر خلق و خدمت و طاعت گرفتن از ایشان و
 اینجا منظور قسم ثانی است فقط نہ قسم اول و تقسیم ثانی اچہا درجہ ہے یکی تسخیر و تعقیبندگان و حکم
 مخصوص مانند صوم و افطار یا حج و احرام تکبیر اول اشارت باین ہے درجہ دوم عامتر ازین آن
 تسخیر و تعقیب ہے باعتبار شروع ساختن دین اسلام بعبادات و معاملات و آداب اخلاق و علوم
 و اعتقادات تسخیر ثانی اشارت باین ہے و این ہر دو شعبہ فیض شریع ہے کہ تفصیل و شرح
 توحید فی العبادت ہے و این توحید صلی و منشا است پس در عقبہ و گفتہ شد لا الہ الا
 اللہ و سبب تسخیر و تعقیب نوع انسان است از روی ایجاد و ترتیب باتفاقات معاشی و معاد
 تکبیر سبب اشارت باوست چہارم تسخیر و تعقیب ہے تمام عالم را بقصر تمام در ذوات و صفات
 مجموعہ مکونات تکبیر چہارم اشارت بانست و این ہر دو شعبہ فیض تکوین ہے کہ مبدو و منشا
 ان اظہار صفات کمالیہ خود است لہذا در عقبہ ان و شد الحکمہ گفتہ شد واللہ اعلم و شریح خیرہ محمد

رسالہ فوائد نماز

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حضرت معبود و در درجہ محبوب و آل اصحاب مقبول و سونندہ رفیع الدین برساکنان طریقت و
 واصلاح حقیقت معروض میدارد کہ نماز عبادت جامع انواع عبادات بلکه جامع عبادات خلایق قیام نماز
 اشجار و عمارت و کوع نماز طیو و بہائم و وجود نماز حشرات سر بر زمین و قعود نماز زمین و جل و حرکت و درمی نماز
 کوکب افلاک و طہارت تسبیح نماز ارواح و ملائکہ و کلمہ شہادت یک جزء ہے و تلاوت قرآن یک جزء و
 یک جزء و دعا یک جزء و صرف آب جام یک شعبہ کوتہ و توجہ کعبہ یک شعبہ و چہ و اماں از اکل شرب یک شعبہ
 صوم و مدافعت شیطان و کسل و احادیث نفس شعبہ جہاد و اما نماز بحدود اعتباری ارد و علماء حضور
 دل و وقت تحریم تصحیح نیت کافی و شستہ اند لیکن در حدیث شریف صحیح شدہ کہ نوشتہ میشود از نماز
 اگر پنج بفرماید بجا آورده باشد گاہی نوشتہ میشود مگر نصف یا ثلث یا ربع و خمس و سدس یا سبع یا ثمن یا

تسبیح یا عشرت لیس است و ثابت است که در هر رکن چندان توقف کند که لحظه حضور سیر شود و بنای نماز بر
 معرفت زبان و جوارح و دل است و همچنین هر ذکر را نفسی است هر حرکت را اشارتی بیکه از احوال قلب
 پس مراد از رفع یدین و تحریک خدا را بزرگ داشتن از غیر و دست برداشتن هر دو کون را در مقابل حق
 پس پشت افکندن و از قیام دست بسته برسم غلامان روبرو خدمت استادان مراد از قیام و قیامه
 بعد از مناجات و عرض دست نمون و در قرات سوره با عانت اینها الصراط المستقیم کلام هدایت است
 حق خواندن و اتقای الهی بلیقین ثابت گشتن و در کوع از ملاحظه کمال عظمت و ملکیت معبود ملک
 و از ملاحظه حیا بر خود بقصور در بندگی سرگون کردن و کمرد و تا گردانیدن بلکه چون بنده گنهگار یک
 خدای جان کردن خود پیش سیف حاضر ساختن و در سجود ملاحظه کمال علو و خود را در ذلت پستی و
 مقام پستی خاک برابر ساختن و در مقام عذر تقصیرت جبهه ساهی و بینی سالی نمودن یا بدو قدوس
 سر بپای محبوب نهادن و در قیام بعد از فراغ و خدمت منتظر حکم نشستن و پدایا و تحف و صلوة و سلام
 برو سائل فیض و رساندن و اشارت بسیار عقد و عهد ثابت ماندن و در سلام ستم قیام در ملاقات
 اجاب بعد جمیع از سفر عالم نیست که در محبوس ساختن چشم و گوش و زبان و حرکت از هر سمت و کشادن
 دل و زبان را دای خدمت و ملاحظه از مذکور الوهیت پیش آمده بود بجا آوردن اما حضور دل در نماز و درجه
 که بطریق ترقی از ادنی باعلی مرقوم میگردد اول گاه بودن بارکان نماز در هر کس که باشد و اجناس
 همان رکن باشد دوم بطریق اجمال خود را در حضور حق داشتن و حق سبحانه را مطلع و متوجه باحوال خود
 فهمیدن سیوم در حرکت و سکون برو صغی یعنی آن رکن را در آن حال اشارت با دست در نظر و حسب
 ساختن چهارم همراه آن معنی تسبیحات و قرات فهمیدن در مناجات و زاری کوشیدن در مقام عتاب و عیب
 و از مقام عنایت در خواستن و در مقام قصص و امثال عبرت گرفتن بچشم مصداق آن معانی را در عالم
 و شهادت و دنیا و آخرت بچشم دل مطالعه کردن و لذت و کیفیت آن مقام گرفتن و از جهالتی بجهالتی
 سیر نظر نمودن نیست درجات مومنان از جهل را علم ششم آنکه تحریک را چون موت اختیار قاطع علایق
 و ادم لذات فهمیدن و قدم نهادن در ملکوت نهاده تجلیات جزیه برورد گماید بمقتضای آداب حضور آداب

شہد و ارکان اذکار و اساطین مابین نماز اولیاست ہفتیم آنکہ خود را بمقام علیین یا مقام عرش
 رسانیدہ تجلیات کلیتہ پیوستہ در شاہد حضرت جانی کہ استوار بر عرش شان آن مرتبہ بہت امدادی
 بر خلایق ہمالیہ قبلہ بودن ملائکہ ارجاء و قضای حاجات عباد از پیشگاہ او متقلب گشتہ
 بحسب ظہور غرض خلایق جمالی آداب و ارکان عمل آوردن این نماز ملائکہ بہت ہشتم بانوار اسماء
 الہی و اخلاق ربانی کہ در کسوت این کلام معجز ظہور نمودہ بلی گشتہ و سر باز اسرار پندار غیب
 و شہادت و دنیا و آخرت مشاہدہ کردہ و اشارت قدرت حکمت را فہمیدہ باوای شکر آن
 رکوع و سجود بجا آوردن این نماز عرفا است نہم خود را بہ برکت متابعت و صفوت و شہ
 انبیاء رسانیدہ ہمین دقائق و حقائق اندازہ کمال محرمیت و اختصاص خود را مخاطب
 و مراد یافتن و این نماز انبیاست دہم بمقام فنا و حقیقی پیوستہ و از انانیت خود ہی گشتہ
 نماز الہی اندراج یافتن و نماز الہی این است کہ از لیت و استغنائی صرف با مقام نصرت
 لخطہ بخطہ و مستحسرات تمام اوست و مرتبہ توجہ بر عبادات از روی اطلاع مشہومی و
 ترتیب ایشان رکوع او و نزول و قیام و رکوع بنی آدم بحسب گوناگون اعتقادات
 ایشان موافق اشارہ انا عند ظن عبدي و انا عند المتکبر قلوب و سجود او
 توجہ بمجموع صفات مقتضیہ ظہور عالم بر عامہ خلایق با نوع بشر بر اہل اختصاص مانند توجہ بزرگوار
 و در وقت صنعت خود بزرگشتن اقبال قبلہ اوست و این چہان کہ بحسب ظہور کمال ذات
 ازان ذات مقدسہ سمت ظہور یافتہ قبلہ اوست و قرار گرفتن در شہر برای حساب و خیرات
 و ملا علی مقصد الصدق برای تقا و دیدار قنوا و سرزدن کلام بے نہایت و انجام از غایہ بیجا
 و جوش صفات کمالیہ قراءۃ او و مضمون سلا مرقولا من دبت الذلیلہ ہمراہ افاضہ
 بعزم شریفہ بر ہر ضعیف و مرعوبین سلام او بالاتر ازین نماز و فہم این بے بضاعت
 نیامدہ بہت و اللہ اعلم و صلے اللہ علی حبیبہ و سلم

تمت بالخیر

اورینٹ پریس لاہور

تازہ مطبوعات

۵۰/-	علامہ جمال الدین سیوطی علیہ الرحمۃ	الحاوی للفتاویٰ
۶۰/-		لخصائص الکبریٰ
۸۰/-	علامہ سیف الدین بن اسماعیل بن ہانی	حجة الله على العالمين و صحبات سيد المرسلين
۱۵/-	علامہ آقہ الدین سبکی	شفاء المقام فی زیارة خیر الانام
۵۵/-	علامہ ابدول مجید علامہ عبدالحق ناہسی	الحدیقة الندیة شرح طریقۃ المحمدیة
۶۵/-	جلد ثانی	
۳/-	علامہ عبدالحق ناہسی، عربی اردو	کشف التور علی اصحاب النبوة
۵۰/-		مطالع المعرات شرح دلائل الخیرات جلد عربی
۱۵۰/-		تفسیر صاوی علی الخلالین عربی جلد کامل
۲۲۵/-	شیخ عبدالحق محدث دہلوی علیہ الرحمۃ	اشعة اللمعات محمد بن کامل
۴۰/-		جامع المسانید عربی جلد کامل
۲۱/-	ابن تسیم	جلاء الافہام عربی جلد
۲۱/-	علامہ سیف غلام جیلانی میرٹھی	البشر الکامل
۳۲/-		بشر الناجیہ
۲/۲۵		فتاویٰ شاہ رفیع الدین مع ہر رسالہ تسو فارسی
۱۱۰/-	شیخ عبدالحق محدث دہلوی علیہ الرحمۃ	مدارج النبوة فارسی کامل
		معارج النبوة فارسی
۲۱/-	علامہ معراج الاسلام بی اے	گنبد خضراء اردو
۳/-	علامہ مفتی سید افضل حسین شاہ صاحب	بداية المنطق اردو
۱۲/-	شیخ الفتہ مولانا سیدہ الدین فاضل علیہ الرحمۃ	منیۃ المصلی
۳۰/-	مولانا علامہ محمد عبدالحکیم شرف قادری	تذکرہ اکابر اہل سنت
۱۶/۵۰	مولانا علامہ غلام رسول صاحب سعیدی	تذکرۃ المحدثین
۱۶ ۵۰	مولانا علامہ محمد اشرف صاحب سیالوی	کوشا الخیرات
۱۲/۵۰	مولانا مفتی خلیل احمد خاں برکاتی	ہمارا اسلام جلد ۵ حصہ مکمل
۲/۲۵		دواہم فتویٰ ہندوستان دارالاسلام بیہ یادار الحرب
۶۰/-	مولانا مفتی ابوالخیر محمد نور الدین سی جسر پوری	فتاویٰ نوریہ (جلد اول ۲۰/-، دوم ۳۰/-)
۵۰/-	حضرت مولانا علامہ محمد الدین صاحب مدظلہ	تسہیل المبانی شرح مختصر المعانی
۱۲/-	علامہ عبدالحق خیر آبادی	شرح مرقاة
۳/-		کریما و نایم حق محشی (جدید)

نوٹ: مذکورہ بالا کتب کے علاوہ جلد تصانیف علامہ اہل سنت و عربی فارسی اردو انھوں کو دیکھ کر چن کر ریشہ پر دستیاب ہیں۔

مکتبہ نورینہ ضوئیں بغدادی جامع مسجد گلبرگ انے لائل پور (پاکستان)

فون ۲۶-۵۶

الوفاء بحال المصطفیٰ (عربی) ۸۰/- قبائلیہ بخشش (اردو) ۶/-